

[Afghanistan Digital Library](#)

adl1173

<http://hdl.handle.net/2333.1/2333.1/fbg79dwv>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

حایر جایزه اول آریانا در سال ۱۳۲۰

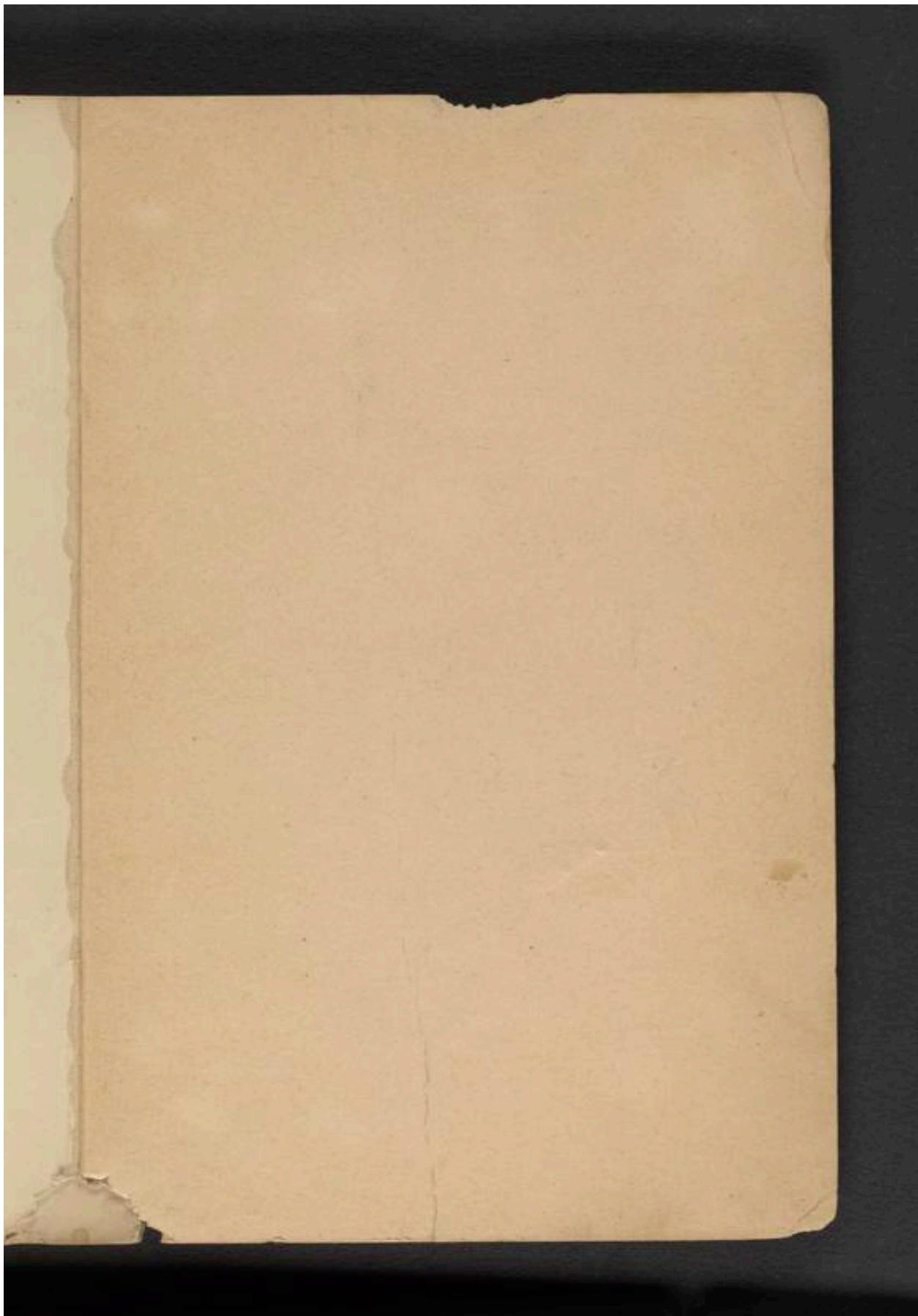
آریانا



احمد علو > کهراد <

احمد علو

کهراد



از شریات مدیریت عمومی تاریخ

نمره ۸

ری امیر برادر چشم خود
بنایی کهزاد را در راجع به
طبق مربی نام تاریخ نسور

نوشته شده ۱۵ سنت به

دوست گرای بنایی پایه

نقیم کردم. چندی کهزاد
۱۳۲۲ محل ۷۲.

برک مدد و مرا کرد

(مند رز بند رز

۱۷ سال گرای

گذی کهزاد ره صاحب

کتاب

۲۰ قوت ۱۳۲۲

اریانا

تألیف

احمد علی «کهزاد»

۱۳۲۱

کابل

طبعه عمومی

«این اثر کوچک که بنام «آریانا»
بنظر خواننده گردیده میر سد تفصیل
مقاله ایست که چند سال پیش در باب
قدیم ترین نام تاریخی کشور نوشته
و در شماره «۹۸» مجله کابل نشرشده
بود»

۲۷ حوت ۱۳۲۰ | احمد علی «کهزاد»

فهرست مনدرجات

شماره	مضمون	صفحه
(۱)	دیشی‌ها و پرورش روحیات قومی	۱
(۲)	آربیا	۷
(۳)	آربیا - داسیو	۱۲
(۴)	مسکن آربیا	۱۸
(۵)	روشنی اوستا	۳۷
	بیوپائی ری سنا	۴۰
	کوسرا دا	۴۶
	سپی ناگونا کیری	۴۷
	ستبرایا	*
	بورودا تاوا	۴۸
(۶)	کلمه آربیا در اوستا	۴۹
(۷)	ایربیا ناویجه، یا ابربانم و بیجو	۵۰
(۸)	ریشه آربیا در یک عدد نام ها	۵۷
	هر و بیو	*

- ب -

صفحه	عنوان	شماره
٥٨	هر اوی تی	
"	آریا کا	
"	آریا سپ	
٥٩	اریستوفیل	
"	ارتا کانا	
"	اریوس	
٦٠	(۹) آریان	
٦٨	(۱۰) آریانا و نویسندگان کلاسیک یونانی	
٧٣	(۱۱) ولایات آریانا	
٧٥	(۱۲) باشندگان آریانا	
٧٧	اری تی	
٨١	باروپامیزا دی	
٨٤	درا نجی ها	
٨٦	ارا کوتی	
٨٩	جدور زی	
٩١	باختری ها	

-ج-

صفحه	عنوان	شماره
۹۳	.	پیکتها
۹۸	.	گنداریها
۱۰۰	.	ستاگیدیها
۱۰۱	.	اباریتیها
۱۰۲	.	دادبیکها
۱۰۴	.	تاهیه یادآهن
۱۰۵	.	دربیکها
۱۰۶	.	لپیتی
۱۰۷	.	داردها
۱۰۸	.	قهامنیها
۱۰۹	.	(۱۳) شهرهای آریانا
۱۱۳	.	بلخ
۱۱۷	.	ادراسپا
۱۱۸	.	کابل
۱۲۲	.	کابسی
۱۲۴	.	اویان

- ۵ -

صفحه	مضمون	شماره
۱۲۰		یروان
		ارتکانا
۱۲۶		بست
۱۲۸		فراء
۱۲۹		بروفتازیا
۱۳۰		اراکوتس
۱۳۱	« ازولا » یا « وزولا »	فوکلیس
۱۳۳		نگار
۱۳۴		هیلو
۱۳۶		ناکی
۱۳۷		بامیکان
۱۳۸	(۱۴) آربیاو آربیانا	
۱۴۰	(۱۵) آربیانی	
	(۱۶) آربیانا و نویسندگان اربیانی	
۱۴۲	قرون ۱۹۶۸	

ریشی‌ها

ژپرونژ روزیات قوی

ریشی‌های دان او فرزانه ها بارویه میمون وی سندیده ئی
 که مخصوص خودشان بود چندین هزار سال پیش، از خود،
 از خاک خود، از رها یشگاه و سر زمین مسکونه خود،
 از صافی خون، از تجابت نژاد، از توانائی قوم، از کانون
 خانواده، از عشیره و قبیله، از عظمت پادشا هان خود
 با کلمات ساده و بی آلا یعنی درز یا ترین قالب سخن
 یعنی «شعر و سرود» بیاناتی داده اند.

این سرود باز در انریکی از عادات نیک «آریا» که
 آن هم مخصوص کنلۀ «آریانی باختر» است به طرز
 مخصوصی محافظه شده بما رسید که بذات خود یکی از
 غرائب دنیا است.

فراعنه مصری با الفبای تصویری و هیر و غلیف قصه‌های

-۲-

خود را درستون های سنگی میکنند و با روی ورق های
بایبروس هینوشتند، کلدانی ها، آشوری ها، با بلی ها
در احجار کوه و لوایح سنگی و بارچه های گل پخته
حکایات خود را نقل میدادند. «آریانی های باختر»
ازین کار های کی را هم نکردند، نه در سنگ نوشتن
نه روی ورقه پوست درخت، ولی به مراتب بیشتر موفق
شدند که تمام جزئیات زندگانی مادی و معنوی خود را
در لباس چندین هزار سرود، زیبا و قشنگ و خوش آیند
بمانع نقل دهند.

این سرود ها در طی چندین هزار سال از زبانی
برخاست و در دلی نشست و (دل) به (دل) آنرا نقل
داد، راز تائیر این سرود چه از جنبه ادب و چه «از نقطه

نظر حقایق هم همین است که هر فرد آن میلو ن ها
مرتبه تکرار شده و در مرور از منه طولانی
با حرارت دل فرزندان آریانی پخته گردیده

تا اینکه بالآخر در اوائل قرن ۸ روی صفحه کاغذ برآمد.

- ۳ -

گویند کان این سرود با « ریشی‌های » فرزانه
که نه تنها شاعر بلکه همه معرفت زمان به ایشان منحصر
بود با نظر دقیق و سنجیده تمام مسائل حیاتی خوش و
سرزمین مسکونه خود را مطالعه کرده و ضمناً یکی از مسائل
مهی که همیشه مطمح نظر ایشان بود در وی هم رفته از خالل
تمام سرود ها انکاس یافته است : « تلقین رو حیات
آریائی است »

سرود هارا مطالعه کنید و خواهید دید که مسائلی
از قبیل : صافی خون ، یا کی عرق ، حرمت کاتون خانواده ،
عروسي به وقت ، نجابت نژاد ، تبروی قوم ، تناسب اندام ،
زیبائی چهره ، صحبت بدن ، نشاط روح ، قوّه جسمانی ،
یا کی ، زیبائی ، مقبولی ، دلاوری ، جنگجویی وغیره وغیره
چقدر و به چه پیرایه های قشنگ و لطیف ذکر شده است.

سرود هائی خواهید یافت که در آن « ریشی‌ها »
از خاک مسکونه خود ، از محاسن وزیبائی‌های طبیعی آن ،
از کوه های بلند ، از رودخانه های خروشان ، از آب های
کف آسود ، از آسمان پرستاره ، از تابش بر قلک ، از غرش

- ۴ -

رعد در کوههاران ، از گیاهای مفید و گل های خود
روی کوهی بالفاظی صحبت میکنند که تا امروز ادبیات
بشر نظر آنرا بیان نیا ورده است .

سرود هائی خواهید دید که در ان شعرای مقتدر این
سرزمین از تشكیلات حیات اجتماعی و مرائب آن سخن
میرانند و دیده میشود که چطور کانون «مقدس» خانوادگی
و زندگانی نیمه هالداری و نیمه دهقانی ترقی کرده
به تدریج مرائب ده نشینی و قریب نشینی و شهر نشینی
سپری میشود و افتخار و قوه اداره از رئیس خانواده که
بدراست به رئیس قبیله و رئیس قریب و رئیس شهر مستحکم
و بالاخره به باد شاه میرسد و چطور در اثر احتیاج و
انتخاب قوم ، یادشاهان بزرگ ما اساس سلطنت آربائی
و بنای حکمرانی و دادرسی را میگذارند .

سرودها اگر یک قسمتش نقینات مذهبی است قسمت
دیگران مجموعه قوانین زندگانی فردی و اجتماعی بشمار
میرود و آینه درخشنی است که آربائی نسل بعد نسل
هشته خود را بدان دیده ، محاسن و مزایای نژادو خون
و خاک خود را ازدست ندهدو آنچه که اختصاصات روحی

- ۵ -

آریائی را تشکیل میدهد قسمیه شده برو د .

«ریشی ها» یادآنایان قدیم آریائی کوشش داشتند که
فرد جسمآ تو انا ، قوی ، نیرومند ، ز یبا ، با صحت و روحاً
با فرحت ، مسرور ، پرشاط بار آید و باداشتن این همه مزیات
ظاهری و باطنی از روی معنی و به تمام معنی بیک «فرد آریائی»
بیان آید . به عرق خود ، به نسل خود ، به خون خود
به استعداد خاک خود به تو انانی نژاد خود ، به نیروی
پدران خود ، به عظمت پادشاهان خود عقیده داشته باشد .

برای «دانایان و یاری» صفحات (بخدی) و دره های
خوش آب و هوای دو طرفه هندو کش که
«مهدتولدی» و پرورشگاه عنعنات ایشان بشمار میرود
«سنگری» بود که از آنجا با سه نقطه دیگر «توریها»
در شمال «سامی ها» در غرب و «در اویاری ها»
در شرق مقابله میکردند و خود ملتفت شده میتوانید
که برای کامیابی در چنین مبارزه حیاتی اول تر

-۶-

از همه چقدر «روحیات بلند» بکار بود. این موضوع

تنها منحصر به دوره «ویدی» تاریخ کشورها نیست، با تفصیلی

که در يك مقاله جدا گانه داده ام و در سالنامه ۱۳۲۰

نشر شده است کار دانایان و بیدی یعنی زنده نگاه داشتن

روحیات قومی در مملکت ما چندین مرتبه تکرار

شده که سه تای آن خبلی مهم است: عصر ویدی،

دوره اول ستائی، و قرن چهارم هجری.

بزبان دیگر شعرای قرن چهارم هجری با نگارش شاهنامه،

کار دیگر نکردند جز اینکه عادت پارسیه را تازه

گردید و ندای چندین هزار سال ییش هنگاران خود را

بزبان و مقتضیات زمان خود سنجیدند و به نسل معاصر

خود بر ساندند.

دیشی ها برای عملی ساختن چنین مرام بزرگ

در ضمن يك سلسله ملاحظات و سنجش های دیگر به

این فکر بودند که قبایل شان هر قدر متعدد بودند و نام

-۷-

های مختلفی داشته باشد، بیک نام و احمد یاد شده و در نتیجه
خاک مسکونه آنها هم دارای نام و نشان معین گردد

زیرا بزرگترین وسیله امتیاز خود و خاک خود از
بیگانه داشتن نام است.

آریا

«وی وین دوسن هارتون» در کتاب «مطالعات جغرافیائی
اقوام قدیمی شمال غرب هند به اساس تذکرات سرود
«ویدی» مینگارد: «قبایلکه سرود و ویدی
به ایشان متعلق است یعنی آنهایی که در صفحات گذشته
مطالعات خود به صفت «قبایل و ویدی» یاد کردیم
در الفاظ مذهبی، خود را فقط بیک نام یاد کردند
که عبارت از نام «آریا» است. این کلمه در سانسکریت
از خود اشتقاقات ندارد و نام نژادی است که اصلیت

- ۸ -

آن را بجز ماتهای مجھول سراغ باید نمود...»^{۱۱}

نگاه کنید مدقق مذکور با چه دقت نظر مورد صحیح استعمال این کلمه را یافته و میگوید:

قبایل ویدی تنها خود را به نام «آریا» بادمیکردند و «آریا» «تنها نام قبایل ویدی و یاقبایلی است که «سرود ویدی» به ایشان متعلق است.

دانایانی که در میان قبایل ویدی بودند بخوبی ملتفت مسئله وحدت قومی و قبیلوی خود شده و شعرای ایشان همیشه کوشش نموده اند که یک نام مشخص را در مورد کنله خود استعمال کنند.

این نام، نامی است که آنرا میتوان علامه فارقة تمام اختصاصات قومی خواند که سرودهای وید به ایشان نعلق میکیرد زیرا این نام یک نام «خشک» بی مفهوم و یک «اسم بی مسمی» نیست. یک کلمه است ولی یک عالم معانی در بردار دوا کر بگوئیم «در مفهوم و معانی

^{۱۱} صفحه ۸۳ کتاب مذکور.

- ۹ -

اصطلاحی آن تمام مخاسن اخلاقی سرودها نهفته
است مبالغه نخواهد بود .

« آریا » از نقطه نظر مذهبی به معنی « پرستشندگ »
« معتقد »، « قربانی دهنده »، آمده ، و مفهوم اصطلاحی
اولیه و قدیم آن نجیب ، شریف ، بادار ، آقا ، مالک ،
اختیار دار است که با کثرت استعمال در موارد مختلف ،
یکعدد صفات دیگر از قبیل جوان مردی ، مهمان نوازی ،
رشادت ، دلاوری ، وطن دوستی ، جنگجویی
وغیره به آن پیوست گردیده است و در هر کدامی ازین
صفات مفهوم تجابت به آن هم آهنگی دارد .

تازمانیکه « قبایل و یاری » در باختصار و نقاط دو طرفه
هنند و کوه تمر کز داشتند و هنوز مفهوم طبقات اجتماعی
بیان نیامده بود قبایل بلا استثنای خود را به نام « آریا »
یاد میکردند وغیر ازین نام دیگری بر خود نمانده بودند .

- ۱۰ -

آریا نجیب و نجیب زاده و اختیار دار و حرو پر سقنه

معنی داشت و به تمام قبایل بکسان اطلاق میشد . یس مینتوان گفت که این نام رادر قدیم ترین زمانه هائی که تعین آنهم مشکل است کتله « آریائی باختر » بر خود نهاده بودند . پیشتر از زبان مدقق فرانسوی ذکر نمودیم که کلمه « آریا » در سانسکریت اشتقاقي ندارد و اسم نژادی یک کتله بزرگی است که اصلیت آنها در زمانه های مجھول سراغ باید نمود . این زمانه مجھول هم تا اندازه زیاد معلوم میشود .

ما به مبد ظهو را اصلی آریائی در اینجا کاری نداریم اینقدر میدانیم که آریائی ها پیش از استقرار در باختر به این نام یاد نشده اند .

بس واضح مینتوان گفت که « آریا » بار اول در مورد « کتله باختری » استعمال شده است .

آریائی های باختری با این نام مدنت « سلطنت حکومت » کولتور زبان ، آئین مشخص بمیان آورده

- ۱۱ -

هر ادب حیات هادی و معنوی را سپری نمودند که باد آن
دوره مسعود داز خلال سرود های ویدی جسته جسته واز
نگارشات اوستا روشن تر معلوم می شود و شهناهه هادر قزن
چهارم هجری خاطره های چندین هزار ساله را با مختصر
تصویر فانی که طبعاً زاده مرور زمانه است چون تبلو ثی
مقابل چشم ما گذاشتند.

سلام «پارادانا» و «کوی» که اوستا اسم می برد
و شهناهه ها بنام «پیشداد بیان بلخی و کیان بلخی» تذکار
می دهند دودمان سلطنتی کتله با ختراند که حق تسمیه
خانواده های سلطنتی «آریا» به ایشان میرسد. همین
قسم مدنیت «کولتور» زبان، عنعنات کتله با ختمی را
میتوان بنام مدنیت «کولتور» زبان، عنعنات «آریا» نامید.

بعد از دوره زمامداری دو دودمان فوق که کشور
در انزواج ایشان خردمندانه ایشان آباد و نسل نیرو هند آریا
زیاد شد همها جرت آهسته و بصورت غیر محسوس
شروع شده و پاره قبایل بطرف شرق و غرب به خاک های
هند و فارس کنونی منتشر شدند.

- ۱۲ -

آریا — دلسيپه

درین شبهه نیست که با انتشار شاخه از آریانی های باختری در هند، نام «آریا» هم با آنها در انجا نقل یافت و لی مفهوم آن آهسته آهسته با مرور زمانه فرق کرد و حتی بعض کلمات دیگر مرادف و معادل آن پیداشد که بیشتر مختص به هند است. بیش از بسیکه به تشریح تغیرات مفهوم کلمه آریا در هند پرداخته شود بیک نکته مهم دیگر هم تو جه میشوند و آن عبارت از نامی است که مهاجرین آریانی برای بومیان منطقه «سبته سندھو» یا پنجاب فعلی داده اند.

آریا های ویدی «۱» وقتیکه از هاو رای شمال هندو کش از «بخدی» سرازیر شده و از راهای طبیعی و کلاسیک دره «کوهها» (کابل) «کروم» (کرم) «گوماتی» (کومل) بطرف «سندهو» (سنند) بیش رفتند بعد از عبور این رودخانه بزرگ که «سرحد طبیعی

- ۱۳ -

و تاریخی کشور ما و هند میباشد «بومیان مسکونه
 پنجاب را به نام «داسیو» Dasyous میاد کرده است
 این نام در «سرود و یدی» به کرات ذکر شده و برای
 اینکه عین احساسات ریشی‌ها راجع به کلمه «داسیو»
 معلوم شود بعضی جملات سرودها را از جمه میکنم »^۱ :

* * *

« اندرا در اثر نیاز و خواهش بر داسیوهای مدهش حمله
 بر دم و بیک ضرب کشیده ایشان را بخاک بکسان ساخت »

* * *

« اندرا از صبح بازنطوف از چاشت بابنطوف جنگ
 کردو با تیرهای خود کشت و مانند (اکنی) با آتش
 خود هزاران «داسیو» را که کمان میکردند قلعه‌های آنها
 غیر قابل تسخیر است و در آن بناء برده هستند در داد. »

* * *

« پس توای اندرا، این داسیوهای ناچیز را بخاک

« ۱ » ترجمه از صفحه ۹۸ مطا لمات جغرافیائی اقوام اویله شمال
 غرب هند به استاد سرود و یدی : تالیف « وی و بن دوسن هارتون »

- ۱۴ -

افگندی این قبایل بی دین را محاکوم ساختی (ای اندران
و تو سوها) دشمنان خود را خراب کنید، معدوم سازید
تابه زیر سلاح شما یافتند و اجساد خود را تسلیم دهند »

* * *

« ای اندران و سوها اگر با قوای خود موفق شوید که
گاوها، اسبها، خزان و زمین های هارا که (دشمنان ما)
کرفته اند بعما عاده کنید کار عاد لانه و قابل ستایشی
کرده خواهید بود »

* * *

از روی این جند پارچه فوق احساسات آربیاهای
ویدی هها جر نسبت به بومیان او لیه ها و رای شرق
اندوس و صحنه مقابله های آنها واضح معلوم میشود
واگر به سرودهای دیگر مراجعه شود جز ثبات ممیزه
زیبادی بدست می آید که درینجا بدان کاری نداریم، محفض
این نکته را خاطر نشان میکنیم که قرار یکه از خلال
بعضی سرودهای دیگر معلوم میشود « اندران » در جنگ ها
به طرفداری قبیله « پکنها » یا « پارت ها » یعنی « پختانه »
که یکی از جنگکی ترین قبایل آربیائی ویدی بود مداخله

- ۱۵ -

کرده، ازین رو خالی از امکان نیست که قبیله «پکتها»
سه‌هم بزرگی در مقابل «داسیوها» گرفته باشند چنان‌نچه
در جنگ «ده‌ملک» که بین خود قبایل آریائی در مأورای
اندوس واقع شد شامل بودند و ذکر جنگ مذکور در
اینجا از موضوع خارج است.

داسیوها در مقابل تهاجمات آریائی چیزی عقب نشینی کرده
و چیزی ترک خاک وزمین گفته به نقاط جنوبی هند پایان
شده و چیزی هم بجای خود مانده است بهر حال و قبیله آریاها
به اراضی شرق اندوس پیش رفته و در خاک
آنها استقر ارباب‌فتند وضعیت میان آنها آهسته
آهسته بهتر و اصلاح شده رفته است از تصادم آنها یک
چیز مهمی که بیان آمده است مسئله «طبقات»
یا (کست) است که اقتضای محیط آنرا بیان آورد.

بیاییم به تغیرات مفهوم خود کلمه «آریا» خود کلمه
آریاهم با مهاجرین در هند به مفهوم قدیمی و اصلی خود
نمی‌ماند چیزی که از همه بیشتر به آن تائیر انداخت مسئله

- ۱۶ -

«کست» یعنی طبقات بود و قبیله «کشاتریا»، «بر همانا»

«ویسیا» و «سودرا» یعنی تجارتی جنگجو، روحانیون،

اهل حرفه و پیشه، و طبقه (اچوت) از بقایای بومیان او لیه

هند بیان آمد خود بخود در مفهوم «آریا» تغیرات پیش

شد. ازین رو مدتی کلمه «بر همانا» متراծ آن شده بود.

«یانی نی Panini» عالم صرف و نحو «سانسکریت» که

اصلاً از «اتک» بود و در وسط قرن چهارم قم می زیست

در عصر خود (آریا) را بشکل «اریا» که الف اول کلمه

مدنداشته باشد مرادف «ویسیا Vaicya» یعنی سومین

طبقه جامعه میداند که به اصطلاح ازویانی «بورزو ازی»

شود. ازین جا نظر می آید که کلمه مذکور بشکل اصلی

خود که الف اول آن مد داشته باشد مخصوص طبقات

عالی بوده و «سودرا» یعنی طبقه بست به این نام یاد تعبیش د

با انتشار دیانت بودائی از دیگری بر کلمه آریا وارد شد

و معنی «منور» و «روشن» شده را حاصل کرد و این عین

معنی «بودهی» است که «بده» یا (بودا) بدان شهرت یافته

است. این مفهوم خارج از معنی مذهبی هنوز در زبان

- ۱۷ -

های کشورها بینتو و فارسی موجود است و بعضی پیره زن
های با تجربه را بدھه گویند.

* * *

بعضی شاخه های دیگر آریائی کتله باخته که نسبت
به شاخه شرقی پسان تر رهپار غرب شدند باسامی ها از
قبيل آشوری ها، بابلی ها و بعضی سیاه یوستان سواحل
خلیج فارس مصادف شدند. تا جاییکه کنیمه های آشوری
شهادت میدهند معروفترین این قبایل بنام «اماڈی» یعنی
«ماد» و «پارسوا» یعنی «پارسی» بکرات یاد شده اند
چنانچه وقتیکه از سلطه آشوری رهاشده و به تدریج یکی
پشت دیگر در اراضی بین سواحل خزر و خلیج فارس به
سلطنت هم رسیدند خود را به نام های خود یاد کرده
و تاریخ هم ایشان را بنام «مادها» و «پارسی ها» شناخته
و تا امروز همچنان به همین نام ها یاد می شوند.

درین شبکه نیست که ایشان هم ما نند قبایلی که به
هند مهاجرت کردند جزو کتله «آریای باخته» بودند.
ازینجا مهاجرت کردند و بعضی عنعنات را با خود

- ۱۸ -

بردند ولی تصادم و مخصوصاً سلطه چندین قرن سامی
به ایشان بی تاثیر نماند، شرح این مطالب موضوع طویلی
است که بدان کاری نداریم.

دستورکن آریا

ریشی‌ها برای تعییل مقصدی که در صفحات اول
متذکر شد بهم یعنی برای تنمیه روایت آریائی
در نسل و بلند نگه داشتن معنویات افراد و بالا خرده
برای یا کی عرق و خون و تمیز کنله آریائی از دیگران
همان طوریکه برخود «آریا» نام گذاشتند بودند حتماً
برای مسکن خویش هم نامی داشتند تا خود شان از
دیگران و خاک شان از خاک دیگران تمیز شود.

قراریکه از خلال سرودهای ویدی معلوم میشود مصنفین

آن یعنی «ریشی‌ها» خاک مسکونه خود و نقاطی را که
سرراه مهاجرت آنها واقع بود با خاک هائیکه تازه دران
توطن گردیدند بکمال خوبی میشناختند. سرودها هر چیز
دارد و معلومات جغرافیائی خیلی زیادی ازان میتوان بدست
آورد، چنانچه تبصره هائیکه از نقطه نظر جغرافیا بران نوشته

- ۱۹ -

شده کتب ضخیمی گردیده است . شعرای ویدی رها بشگاه
خود و نقاط همچوار و متصل آنرا بدقش دیده و جزئیات
آنرا بدل بودند و چون آئین او لیه آنها یکنوع برستش مظاہر
طبیعی و حیات آنها پیشتر در دامان طبیعت میگذشت به
ساختمان و اسرار طبیعی خاک خود خیلی ها آشنا بودند .
خط کوهها ، قلل شامخه ، سر چشم آبها ، جریان رودخانه
های بزرگ ، رود بارهای کوچک ، معاونین رودخانه ها ،
ریز شگاه های آنها ، سمت حرکت رودخانه ها ، راههای
بزرگ مهاجرت ، تقسیمات سال ، فصلهای باران ، بادهای
مختلف ، نباتات و درختان ، گیاه های کوهی ، گل های
خود رو ، محل نشوونما و تأثیرات آنها در امراض وغیره
بر همه آنکه داشتند و برای هر گدامی نام ها
وضع کرده اند که تا امروز باقی نمانده است .

در کشور ما همان طوریکه اکثر کارهای مفید
و حیاتی «ریشه های » دانای عصر «ویدی » در
دوره های آینده مرتب تعقیب و تکرار شده

- ۲۰ -

مطابقات جغرا فیائی و اسم گذاری نقاط مختلف
هم خوشبختانه در دوره اوستانی و دیگر عصر های
بزرگ تاریخ ملی تکرار شده رفته و ازین نقطه نظر
کشور باستانی ما یگانه مملکتی است که نام های
نقاط مختلف از چندین هزار سال با پیطریف سلسله
وارجون حلقه های زنجیر یکی به دیگری متصل است
و میتوان مخصوص به تذکار نام های مختلف یک نقطه،
اعصار بزرگ، مدنیت های باستانی و عمر کهن آن را
وانمود کرد. مردم اساسی این اثر هم همین است لیکن به

یعنی بسیار محدود یعنی فقط تحقیق اصلیت و مراتب تاریخی
یک نام که عبارت از قدیم ترین اسم کشور ما میباشد.
این موضوع بر همکان معلوم و حاجت نکرار نیست که
اکثر رودخانهها کوهها، و قبایل کشور هادر سرودها
ذکر شده ولی آیا مثل نام عمومی «آریا» که بر خود هانده
بودند برای خاک مسکونه خودهم کدام اسمی وضع کرده

-۲۱-

بودند یانه ؟ و این اسم چه بود ؟ درین هیچ شبه نیست که
برای ادای این مطلب از اسم «آریا» و ترکیب آن با کدام
کلمه دیگر که مسکن، خاک، سر زمین، رهایشگاه، مهد
وغیره معنی داشت امر که ساخته بودند که معنی آن
«خاک آریا»، «مسکن آریا» وغیره میشد و آن عبارت از
«آریاورته» بود.

«آریاورته» اسمی است از دو کلمه «آریا» که
پیشتر شرح یافت و «ورته» که خاک و جای معنی دارد
و آربائی های هندی از آن «ورشه» هم ساخته اند
و در موردش ازان ذکر خواهد شد.

چنین مینماید که «آریاورته» یکی از اسمای ترکیبی
خیلی قدیم آربائی باشد و زمانی را باد دهانی کند که کنله
آریا هنوز از باخته بنای انتشار و مهاجرت را نگذاشته
بود، زیرا معادل این اسم ترکیبی در او ستاهم است که
سر چشم حوزه اکوس را در بر میگیرد و آربائی های
مهاجر هندی به ترکیب وزن آن کلمات متعددی ساخته
اند و ذکر همه آنها پیسان تر می آید.

- ۲۲ -

او لین مأخذی که « آریا ورته » دران ذکر شده
 ۲۲ « (مانوسامیته) است که در شعر Manu Samhita
 فصل دوم آن نذکار یافته . « مانو » یا « منو » در عنوانات
 اولی آریائی یدر « آریا » است و از خود قوانینی بنام
 « قوانین مانو » دارد و آریاها بنام « اولاد مانو » هم ذکر
 شده اند . معنی اسم هر کبھ « آریا ورته » را یکنفر مدقق
 موسوم به « کولو کابهانا » Kulluka Bhatta چنین ترجمة
 و تفسیر نموده :

« سر زمینی که آریا دران نسل بعد نسل تو لد
 شده است . »

سر زمینی که یک قوم دران نسل بعد نسل تولد شده
 میرود « مهد تو لدی » « زایشگاه » موطن اصلی آن قوم
 است . لذا محض به اساس تفسیر فوق میتوان گفت که
 « آریا ورته » در اول و هله « مهد آریائی » در شمال هندوکش
بوده و با انتشار نسل « آریا » به دو طرفه سلسله جبال مذکور
۱ صفحه ۵۸ « هندویک ویدی » تالیف داس Das

- ۲۳ -

در مورد کل خاک بین «اکسوس»، «اندوس» حقیقت پیدا
کرده است.

اسم مرکب «آریا ورته» را «مسکن مردان جلیل»
هم ترجمه کرده اند^۱ و این تعبیر باز هارا سر راشت
به شمال هندو کش به «بخدی زیبا و جوار سر چشم»
اکسوس یعنی آریانا و بجو، متوجه می‌سازد، زیرا
قرار یکه اوستا شها دت مید هد «یاما» قرار هدایات
«آهور امزدا» نه تنها بهترین، زیباترین، قوی ترین،
مرد ها وزن ها، بلکه بهترین جنس انواع حیوانات
و پرندگان را هم در «محوطه» خود جمع کرده بود و چون
مشاراً ایله او لین پادشاه آریانی پیشدادی
است و «بخدی» یا یتحت شاهان پیشدادی بود لذا
«مسکن مردان جلیل» ختماً در شمال هندو کش بوده
و حوزه اکسوس را در بر میگرفت. همان طور یکه کلمه

۱: صفحه ۱۲۱ «آریانا انتیکوا» تالیف «ولسن»

- ۲۴ -

« آریا » با مهاجرین شاخه‌شرقی در هند انتشار یافت و در

مرور زمان در معنی آن پاره تغیرات بیش شد،

« آریا ورته » هم با تجاوز تعالی یافت و معنی آن تغیر نمود.

بوشیده نیست که آریاهای مهاجری که از دره‌های

هندو کش سرازیر شده و بطرف جنوب و شرق رخت بر

بسته اند اراضی بین اندوس و گنگ را یکدفعه و بیک

وقت اشغال نکرده اند بلکه کم کم و به تدریج در مرور

زمانه بیش رفته اند و این رفتار تدریجی و توسعه افق

جغرافیائی آنها از خود مرائب مختلف ادبیات و یادی

معلوم می‌شود. قبایل و یادی بعداز عبور اندوس مدتی در

پنجاب مسکون ماندند و باز قدمی بیشتر گذاشتند و در

مرحله دوم خاک‌های بین « ستلچ » و « یامونا » را کم کم

اشغال نمودند. چون درین دوره فعالیت‌های قبیله « کورو »

بیشتر محسوس بود سرزمین فوق الذکر بنام « کورو کشترا »

یعنی « میدان کورو » یاد شده است. سپس Kuruksetra

به اراضی بین « یامونا » و « گنگ » انتشار یافته و انجارا

«مدھیادیسہ» Madhyadecea یعنی (سر زمین و سطی) موسوم ساختند و بر همناورته با تفویق روحانی خود نقطه مذکور را بنام خود «بر همناورته» شهرت دادند. ازین بعد به تدریج در قسمت‌های وسطی و سفلی گنج یرا گنده شده و کلمه «آریاوارته» بیک ساحه بسیار وسیعی که نقریباً کل هند را در بر میگرفت عمومیت یافت. «۱» این بود مرantz انتشار مهاجرین آریائی ویدی که خلص و عاری از هر گونه پیرایه ترسیم شد و یابان هربوط به موضوعی که سردست داریم عین این مطالب را از پهلوی تأثیر نام‌هائی که در هند گذاشته اند شرح میدهیم.

در میان قبایل آریائی که از همان صفة جنوب کشور ما به هند مهاجرت کرده‌اند یکی قبیله «بهارات» یا «بهارا ته» است.

۲۰) است که بعض یاد کارهای عبور ایشان را در سواحل

۱۵) صفحه ده تاریخ شرق افسی جلد اول تالیف رونه
کروزه : صفحه ۳۹ هند مدنیت بخش Inde Civilisatrice تالیف (سیلوان لوی)

۲۰ بروفسر (لسن) میگوید که (بهارانه) اصلاً اسم کدام محل (حاصل خیز) بود و (بهارانی) سردار و بادار و فایق معنی داشت.

-۲۶-

ارغنداب (سراسواتی ۱) و بدی و هر اویتی اوستا)
 میتوان سراغ کرد . ایشان چون قبیله مهم و مقندری
 بودند و «مهابارانه» صحنۀ حیات رزمی آنها را
 ترسیم میکنند با انتشار خود در ماورای
 «سندهو» هند ۲ را بنام خود مسمی ساختند و بوزن

۱: (سراسواتی) رودخانه (آب دار) معنی دارد و بصورت
 اصطلاحی میتوان آنرا در خانه بزرگ ترجمه نمود . این نام را
 بعض ها به اندوس (سنده) هم داده اند ولی (سنده) خودش بنام مخصوص
 خود (سندهو) بگراتند کار یافه (واله دویوسن) میگوید که این
 اسم به رودخانه (ارا کوزی) هم داده شده . بعضی وید شناسان
 مخصوصاً (هبلبران) عقیده دارد که (سراسواتی) ریگ و دا غیر از
 (هر اویتی) یعنی ارغنداب نمیباشد (صفحه ۲۱۰ هندوارویانی و هند
 وایران - هندتا ۳۰۰ سال ق م تالیف واله دویوسن)

۲: نام هند از روی اسم رودخانه سنده که سرحد طبیعی آن
 فطعه و آریانا است بیان آمده . رود خانه سنده در سرورد و بدی
 سندهو Sindhu یعنی محض رود خانه خواهد شده مثلیکه عین این
 کلمه (سین) هنوز در بیت رودخانه معنی دارد . زبان (زن) یا اوستائی
 با قاعدة عمومی که دارد (س) آرا برداشته و ازان (هندو) Hindu
 ساخت . یوانی ها که نسبت به کشور همسایه شرقی از اهالی مملکت ما
 معلومات میگرفند ، از کلمه «هندو» (اندیکه Indikē) یعنی
 (کشور هند) ساختند و این اسم به تدریج وسعت و عموم میت یافه
 و کل آن فطعه را دربر گرفت (صفحه ۳۸ هند مدینیت بخش تالیف
 سبلون لوی - صفحه ۲۰ ایران بار تولد ترجمۀ انگلیسی «نرمیان»)

- ۲۷ -

اسم قدیم « آریاورته » آنجارا « بهار اتهورته » یا « بهار اته ورشه » باد کردند که معنی آن « مسکن بهار اته ها » شود.

این اسم در هند وادیات قدیم هند شهرت زیاد دارد و میتوان آنرا اسم ملی آن دیار خواند. « ۱ » برای

تأثیر نظریه ارتباط « بهار اته ها » به « بخدی » و انتشار آنها از اینجا به جنوب هندو کش و بالاخره به پنجاب و ماورای آن معلوم است دقیق تری هم در دست ندارد.

بزرگترین هنرمند که درین حصه بنا کمک میکند

« مها بار اته » بزرگترین مجموعه رزمی است که صحنه جنگجوئی قبایل و عشایر مختلف و پهلوانان نامی آنها را ترسیم میکند. مطالعه این اثر و تحقیق در اطراف نامهای خاص آن، اعم از نکه اسم محل و با شخص باشد برای تاریخ باستانی کشورها اهمیت فوق العاده دارد و در اطراف قبایل قدیمها روشنی معتقد بهی می اندازد و بعد از کتب

۱ « موسبو سبلون اوی بزرگترین هند شناس دنیا در صفحه ۳۸۰ اثر خود موسوم به هند مدنیت یعنی میتواند که قام « بهار اته ورشه » بگاه نام ملی است که « بهار اته ها » به هند دادند.

-۲۸-

« وید » و « اوستا » این سومین مأخذی است که توجه
متبعین جوان را بدان معطوف می‌سازم.

منابع سانسکریت مخصوصاً « مهاباراٹه » از عشایری
مانند (مالا) (Malas) ، (مالاوا) (Malavas) یا (مالاو)
صحبت میکنند که قرار نظریه « واله دویوسن »^{۱۰} قرابت
زیادی به (مادا) (Madas) ، (ماداوا) (Maddavas) ، (مادردا
(Madras) و (مادراسکا) (Madrakas) دارند و این نام‌ها هم
به اسمای دیگری که بصورت (بها درا) (Bhadras)
و (بھالا) (Bhallas) آمده‌اند شباهت زیادی بهم میرسانند.
قرار نظریه مدقق مذکور تمام اسمای فوق با یک عدد قبایل
وعشا بر دیگر اکثر بصورت مجموع به نام « با هیکا »

باد شده‌اند و « باهیکا » در ادبیات سانسکریت

بصورت « باهیلیکا » Bahlika هم آمده‌اند نام « بلخ »
است. ازین رومترشیق مذکور ویروفیسر « پرزی لو سکی »
J. Przyluski

^{۱۰} صفحه ۳۱ و ۴۱ هند در عصر موریا ، بربراها ، بونانیها ،
سبت‌ها ، بارت‌ها و بوجی‌ها تالیف « واله دویوسن »

- ۲۹ -

با هیکا های پنجاب و بلخ در حقیقت یک چیز بودند
واز بلخ به جنوب هندو کش آمده و از انجابه دو طرف
اندوس انتشار یافته‌اند.

جرقه‌ئی که باز از خود «مهابارا ته» برق زده و روشنی خوب تری
درین زمینه می‌اندازد این است که «بها درا» Bhadra جد^ء
داستانی قبیله «مادرای Madras» که در مهابارا ته ذکر شده عیال
«ویوشیت اسوه» Vyushitaeova بود. کلمه «اسوه»
در آخر نام شاه، واضح نشان میدهد که مشارالیه از احفاد
دودمان شاهی اسپه بلخ بود.

به این ترتیب پروفیسر «پرزی او سکی» نتیجه
گرفته می‌گوید: «خیلی‌ها پیشتر از تها جمات هندوسیت‌ها
و اسکائی‌ها، حتی خیلی‌ها پیشتر از لشکر کشی‌های
اسکندر، باختیری‌ها از افغانستان پایان شده

-۳۰-

برای خویش در هندر اه باز کرده اند و اقلاً پنجاب را
تسخیر نموده بودند . ۱۱

یافی ای Panini صفا کنندۀ زبان « بهاشا » از حشو و زوايد
و اولین مخترع کلمه « سانسکریت » برای اسم آن ، در
صرف و نحو خود قبایل « کشور را کا » Kshudrakas
« مالاوا » Malavas را در جمله « باهیکا » یعنی « بلخی ها »
حساب میکند ، « بودهها » Yaudheyas و « ارجو فایانا »
که با « مالواها » قرابت نزدیکی داشتند Arjunayanas
طبعاً بشمار عشاپر آنها میروند . این قبایل در همان زمانه
های باستان به شجاعت و جنگجویی معروف بوده و شغل
آنها جنگجویی بود و با این یشه زندگانی میکردند .
نکات فوق که با اختصار ذکر شد اگر تشریح داده شود
بدأت خود مبحث بزرگی میشود ولی به شرح و بسط آن
در اینجا کاری نداریم . مقصداً از ثبوت انتشار قبایل بهارانه
و دیگر عشایر بخدي به جنوب هندو کش و رفتن سکحصه آنها

۱۱ - صفحه ۱۴ هندر عصر موریا ، بربراها ، یونانی ها ، سیت ها
بارت ها و یونجی ها ، تالیف « واله دویوسن »

- ۳۱ -

به هنداست که خود «مها بهار اته» و دیگر منابع سانسکریت
ده بهترین نهجه بدان روشنی می اندازند.

خلاصه «بهار اته ها» یکی از مهمترین قبایل
و پدی کتله با ختری با انتشار خود
در ماورای «سندھو» خاک هند را بنام خود
«بهار اته ورتہ» یا «بهار اته ورشه» موسم ساختند،

وبه تقلید آنها «برهمن ها» که خود را طبقه روحا نی و ممتاز
و بر جسته میدانستند و کلید دانش و فهم در دست آنها بود
از طرف خود و بنام خود «برهمانا ورتہ» یعنی
«مسکن برهمی» را وضع کردند و این اسم هم برای هند
بی مناسبت نبود. همان طور که کلمه «برهمانا» در مفهوم
و معانی هرادر «آریا» شده بود و در یک عصر هم پایه
آن بشمار میرفت. «برهمانا ورتہ» هم پهلوی «آریا
ورتہ» عرض وجود نموده، نه تنها در معنی کلمه اول الذکر

-۳۲-

تغیرات پیش کود بلکه جای آنرا میخواست اشغال کند

ولی «بهارا ته ورشه» نسبت به آن عمومیت حاصل کرد

و شکل نام عمومی برای هند بخود گرفت و علت آنهم نیرو

وزور بازوی قبیله «بهارا ته» و متفقین آنها بود.

با وصف این حال مهاجرین هندی به دو اسم فوق

«بهارا ته ورشه» و «برهانا ناور ته» اکتفا نکردند بلکه با

مرور زمانه و تغیراتی که ظهور طبقات و مفکرمهای جدید

مذهبی در حیات اجتماعی تو لید میکرد، به وزن کلمات

فوق، اسمای مر که بمعان آمده رفته است از قبیل

«آریادسا»، «آریاخاندا» وغیره. «آریادسا» را بار اول

آنی موسوم به «راجاترانغینی» Rajataranghini استعمال

کرده و معنی آن «کشور آریا» است. کلمه دومی یعنی

«آریاخاندا» در کتب «جین‌ها» Djains برای خاک

هندوستان استعمال شده است.

کلمات و اصطلاحاتی که مهاجرین آریائی به ماورای

- ۳۴ -

اندوس نقل دادند با تطبیق در محیط جدید خواه در تلفظ
خواه در مفهوم باره تحولات نمود و این از اقتضای طبیعی
هر محیط است در سواحل «الا بار» حروف «دیواگاری»

یعنی «سانسکریت» را مخصوص به این جهت «آریام»
یا «آریا کا» Aryaka گویند که از جانب شمال
وارد شده است و بهمین جهت بر همنهای دکن مخصوصاً
«آریا» خوانده میشوند زیرا از شمال هند در آنجا بیان
شده است.

بالا متن ذکر شدیم که «بهاراته ورتہ»، «بهاراته ورشہ»
هم شد و مخصوصاً به همین شکل اخیر در مورد هند اطلاق
گردیده است. یعنی کلمه «ورته»، «ورشہ» هم تلفظ
شده است. این مسئله پوره معلوم نیست که این تغییر تلفظ
چه وقت پیش شده. شاید آنقدرها زیاد قدامت نداشته
باشد و اگر داشته هم بوده وابسته به نقاط مختلف و صورت
تلفظ اهالی آنجا بوده باشد. شاید در شمال هندوکوه این
کلمه «ورته» و در جنوب آن «ورشہ» تلفظ میشدوچون

- ۳۴ -

قبیله بزرگ «بهاراشه» بیشتر از وادی ارغنداب بطرف
حوزه سندهو (سند) انتشار یافته است حالی از امکان نیست
که این تلفظ را آریائی های آنجا با مهاجرت خود
برده باشند، چنانچه تلفظ «ش» بجا هی «خ» هنوز
از اختصاصات آنجا است.

بهر حال کلمه «ورشه» راهنوز میتوان در کلمه
«ورشو» پستو یافت. «ورشو» در پستو صریع و جراگاه
معنی دارد.

چراگاه از کلماتی است خیلی ها قدیم و مفهوم آن
با اولین مراتب زندگانی آریائی ارتباط دارد و زهانی را
بیناد میدهد که این قوم هنوز «مالدار و زراعت پیشه بود»
بلکه جنبه مالداری آن ها عمومیت داشت. کلمه های کاو
بهترین دارائی آنها و تعداد کاو و دیگر حیوانات معیار
نرم تمندی ایشان بشمار میرفت. به این صورت «ورشو»
یا چراگاه بنظر آنها بصورت مادی و معنوی اهمیت خاصی داشت

- ۳۵ -

و هیچ از امکان بعید نیست که در صفحات شمال هندوکش
و حوزه ار غنداب که هر دو برای تربیه حیوانات
خیلی مساعد است « آریا ورته » بار اول در مورد
« چرا گاه آریا » استعمال شده باشد و با فرق
لهجه در جنوب هندوکش و سواحل ار غنداب
باهمان مفهوم خود « آریا ورشه » شده و وقتیکه قبیله
« بهاراته » با حیوانات خود به حوزه « سندھو » سر از بر
شدند آنمارا بنام چرا گاه خود « بهاراته ورشه »
نامیده باشند .

بانگارشات فوق مفهوم حقیقی و اصطلاحی بک دسته
نامها شرح یافت و هویداشد که بعض شاخه های مهاجر
آریائی بطریف شرق چه نام هارا با خود برداشت ، کدام
را من حيث مفهوم و کدام را از نقطه نظر تلفظ تغیر دادند
و هم وزن آن چه اسمای تازه بمبیان آورده رفتند ، حالا
مختصرأ به این می بردازیم که شاخه های مهاجرین غربی

- ۳۶ -

خاک مسکونه خود را به چه نام شهرت دادند .
بیشتر ذکر شد که مهمترین قبایلی که از باخته بطرف
غرب رخت بر بستنده «اماڈی» و «پارسوا» بود این دو قبیله
با عشاير و فرو عات خود مد نی در جستجوی چرا گاه
و مسكن گشت و گذار داشتند، تا ینكه «اماڈی» در جنوب
و غرب پهيره خزر متوطن شد و «پارسوا» قسمت های
جنوبی تر را که در امتداد سواحل خلیج فارس افتاده است اشغال
و خاک های خود را به نام خود «مدیا» و «پارس» (فارس)
خواندند. این قسمت ها در تمام دوره های تاریخ تا امروز
در بیش خود اقوام مذکور و بیگان نگان به اسم «مدیا»
و «فارس» یاد شده است . بعد از ینكه سلطنه آشوری از
هیان رفته و «ماڈها» به سلطنت رسیدند «مدیا» عمومیت
داشت و فارس در پرده خفا بود وزمان ینكه پارسی ها
حکومت را از ماد ها گرفتند کلمه «فارس» عمومیت
بیدا کرد و «مدیا» را جزو خود ساخت و نام یک مملکت
شد. بهر حال سرحد شرقی این کلمه حتی به معنی جامع
و بزرگ خود هم هیچگاه از خطی تجاوز ننموده است

-۳۷-

که از سواحل جنوب خزر به خلیج فارس هفتگی هیشد
و «بارتیا» و کرمان ازان بیرون می‌ماند . ۱

روشنی اوستا

یك چیز یکه در تاریخ قدیم افغانستان اسباب دلگرمی
متبع میشود این است که در زمانه‌های باستان یك موضوع
را که «سردوییدی» مذکور میشود و ناتمام یا تاریک میماند
«اوستا» به آن روشنی می‌اندازد و آنرا تکمیل میکند.
چون قسمت قدیم سردوییدی مجهول و قسمت
علوم آن در اینجا شروع و بکنار گذاشته باقیه
است اگر تنها به آن اکتفا شود طبیعی بعض مسائل طور
دلخواه حل نمیشود در اینجا است که «اوستا» که

شاپرکی نموده خالیگاهارا پرمیکند و بر تاریکی‌ها روشنی
می‌اندازد . چون این هر دو گل یک باعث اند ، در یک زمین
روئیده اند و یك دست به آنها آب داده است ولو که

۱ به نقشه مربوطه این اثر مراجعه شود .

-۳۸-

رنگ مختلف دارد یک بومیدهند و بوی کسی را که ما
در تجسس آن هستیم از هردو میتوان سراغ کرد، خصوص
که هردو یکجا بودند.

غیر از کشور مادیگر هیچ مملکتی در جهان نیست که
معلمات «وید» و «اوستا» هر دو در مورد آن تطبیق شود
یک قسمت معلمات ویدی با پنجاب ارتباط دارد، بعض
اشارات اوستا به خاک‌های جنوب خزر سر میخورد
ولی سرزینی که هردو یکجا برای تکمیل یکدیگر
در آن تطبیق میشود فقط فلمرو طبیعی کشور ما است
و این بجای خود امتیاز سگانه و بزرگی است که دیگر ان
از آن خروم اند و راز تمام افتخارات کتله آریاهم به
همین مسئله ارتباط دارد و بزرگترین دلیلی هم مبنی
بر قدامت، اصلیت و مرکزیت خاک ما میباشد.

آئین اوستا، آئین ودا - ارباب انواع اوستا،

- ۳۹ -

ارباب انواع ودا - زبان اوستا، زبان ودا - ادبیات اوستا،
ادبیات ودا - کانون اوستا، کانون ودا - خاک اوستا.
خاک ودا - مدنیت اوستا، مدنیت ودا - پادشاهان اوستا،
پادشاهان ودا - و بالآخره هر بوطبه موضوعی که سردست
داریم باید گفت: جغرافیه اوستا جغرافیه ودا است.
ملتفت باید بود که این جمله اخیر مخصوص برای وزن بیت
ذکر نشده و صد درصد حقایق مسلمه در آن نهفته است
و بیان از آن بحث میکنیم:

علاوه بر اینکه معلوم است جغرافیائی اوستا بصورت
عمومی هانند «ودا» در جمله های سروド متفرق است

باب اول حصة سوم اوستا یعنی «وندیداد» سراسر
یک بحث جغرافیائی است و از ۶ قطعه زمینی بحث میکند
که از نقطه نظر تاریخ، جغرافیه، مهاجرت آریا، مدنیت آریا،
قدیم توین قلمرو سلطنتی آریا، دارای اهمیت فوق العاده
بزرگ است.

اگرچه با مطالعات مخصوصی که اینجا سردست گرفته ایم
اساساً و بصورت مستقیم به اولین حصة این زمین ۶ کاه

- ٤٠ -

یعنی «آریانا ویجو» سروکار داریم ولی چون اکثر قطعات دیگر و دیگر معلوماتی که اوستا راجع به کوه ها ورود خانه های دیار ما میدهد متهم آنست و شرح آنها در حقیقت شرح قطعات و نقاط مختلف «آریانا ویجو» به معنی جامع است، اول به ذکر علوم بيات پرداخته و بعد به نقطه اساسی هر اجمعه میکنیم.

در بر تو تحقیقاتی که تا حال بعمل آمده اکثر قطعات خاک او ستائی طوری معین و ثابت شده که در آن شبهه و تردید راه ندارد.

سغده (سغدان)، مورو (حوزه مرغاب)، بخدی (بلخ و باختر)، نیسا یا (نسا، یامیمه) هربو (حوزه هری رود، هرات)، هراویتی (حوزه ارغنداب)، هیتو منت (هلمند و پشت رود)، ویکر تا (حوزه کابل)، کخره (ککر ک غزنی یا کرخ هرات)، هپته هندو (پنجاب) باقی میماند پنج قطعه دیگر: ایورووا، وارونا - خننتا

- ۴۱ -

راغا، رانگا که آنها هم هر طوری که تعین شود داخل
قلمر و طبیعی و سیاسی حدود آریانا نای قدیم اند.

ایورو ا: هشتمین قطعه زمین خوب اوستائی است که
علف فراوان خاک و غرور باشد کان آن یادشده و عبارت
از علاقه «روه» میباشد.

وارونا: از روی داستان های مربوطه آن مثل قصه
ضحاک، فشار برابرها، تولدی «تری توفا» و جنگ های
ضحاک، وغیره معلوم میشود که عبارت از اراضی با میان
و بندهایر وغیره میباشد.

خنثتا: اینجا را از روی قومی که بنام «وهیر کانا»
در آن بود و باش داشت علاقه هیر کانی یا گر کان
تعین کرده اند که داخل قلمر و آریانا نای قدیم است.

راغا: این محل را بدون کدام دلیل «ری» تعبیر نموده اند
و محل دیگری را در آذربایجان هم می پالند، حال آنکه
«راغ» بدخشنان چه از حیث شباهت نام، چه به مناسبت

- ۴۲ -

پیوستکی به دیگر علاوه های اوستائی مثل بخدی ' سغده وغیره ' چه از نقطعه نظر زیبائی و سرسازی بیشتر به این قطعه اوستائی مطابقت دارد. » ۱۰ (راغه) در پیشتو به معنی داشت یعنی کیا و سر سبز میباشد و عموماً مورد استعمال است ' وبصورت خصوصی لغت قبایل مالدار افغان شمرده میشود.

رانگا: رانگا قطعه زمینی است که قرار شها دت اوستادر مجاورت رود « رانگه » واقع بود محل آن هنوز بصورت صحیح تعین نشده است .

قرار یکه از روی قطعات فوق استنباط میشود خاک اوستائی سراسر خاک کشور ما بوده و هست . بزبان دیگر شافرده قطعه زمین خوب ' ولايات مملکتی بود که بادشاھان بزرگ و تیر و مند اوستائی کشور ما بران سلطنت داشتند و در آن آئین زبان ' اخلاق ' کوتور ' عنعنات ' امدالت خود را بخش نموده بودند .

۱۰ « نا گفته نماند که اگر (زی) آنرا بخواهند باز هم جزء آخرين نقاط سرحدی غربی آريانای قدیم خواهد بود و از آن بیرون شده نمیتواند زیر اطوريکه « بار تولد » حدود غربی آريانای مذکوره « اراتوس نس » و « استر ابی » را شرح میدهد خط سرحد غربی آنرا از تبر ان امر وزیری مبکدراند (صفحه ۲۱ ایران بار تولد ترجمه انگلیسی « فریمان »)

- ۳۴ -

امروز اگر بعضی از قطعات فوق در حواشی خارج سر حدات
ما افتد و علتی و قایع تاریخی و سیاسی زمانه های ما بعد است
که نظیر آن در هر ملکتی رخ داده و میدهد و باعث شده
نمیتواند که نظام خاک اوستائی باقلمرو او لین پادشاهان
بخدمی هارا برهم زند.

اگرچه اوستا تمام قطعات ۱۶ کانه را بصفت خوب
و همیون یاد کرده، بعضی هارا امتیازات دیگری هم بخشیده.

«ملا» «هری ویتی» «حوزه ار غنداب» بصفت قطعه
«قشنگ»، «اومنت» حوزه هلمند و پشت رو دلصفت
خطه «در خشان و با افتخار»، «کخره»، «ککرک غزنه» یا
کرخ هرات بصفت «توانا» و «بخدمی» به صفت «زیما»
ودارای برق های بلند یاد شده و واضح معلوم میشود
که «بخدمی زیما» کانون اوستائی مر کر خاک آریانی
نشین و پایتخت پادشاهان بر رگ مابود.

علاوه بر قطعات متذکر که حیثیت تقسیمات اداری و داخلی

- ۴۲ -

امپراطوری شاهنشاھان اوستائی را داشت از یک سلسله
کوه ها ورود خانه های این سرزمین هم تذکر ائمی داده شده
که شرح آن در اینجا بی مورد نیست .

معروفترین کوه های کشورها که اوستا ذکر میکند
قرار آنی است :

«یوپائی ری سنا»، «کوسرادا»، Kusrada^۱،
 «کوسرو پاتادا»، Pawrana^۲، «پورانا»، Kusro-Patada^۳،
 «سپیتا گونا گیری»، Staëra^۴، Spita-gaona-gairi^۵، «ستیرا»
 که همه در فقره یازدهم یشنای دهم یا هومیشت دوم ذکر شده
و چنین شرح یافته که برندگان آسمانی گیاه هومارا از فراز
 «هاری تهی» Haraithi^۶ آورده و بر کوه های مذکور
 برآگنده ساختند . اسم و موقعیت صحیح کوه های
 مذکور را جمعی از مدفین مطالعه نموده اند . دار مستتر در
 پاورقی های ترجمة «زند اوستا» خود صفحه ۱۰ جلد دوم
 معانی تحت المقطعی و موقعیت آنها را معین نموده . سراور لستن
 در هفتمین کنگره بین المللی مستشرقین که در ۱۸۸۶

^۱ هاری تهی اسم قله کوه خبلی بلندی است .

- ۴۵ -

دروین منعقد شده بود مطالعات خود را در طی راپورت
بسیاری تقدیم داشته.^۱ «واز نظریات مدفون مذکور
نتایج آنی بدست می آید:

یوپائی ریستا: اسمی است خیلی زیبا و ادبی، بصورت
تحتاللفظ «بالای پرواز عقاب» معنی دارد. این کوه
در «بنداهش» «ابارسین» Aparsin یادشده^۲ یونانی‌ها آنرا
«پاروبانی زوس» خوانده و عبارت از سلسله کوه‌هندوکش
است. در اوستا اسم این کوه بلند به کلمه «شکته» Shkata
متصل است که در بنداهش شکفت Shkaft شده و یکی از
معانی که دارمستر برای آن میدهد همین «شکفت»
فارسی است و آنرا «کوه شگفت و پرواز غرایب» هم ترجمه
میکند که با معنی خود اسم آن میتوان آنرا «کوه
بلند تراز حد پرواز عقاب و پرشگفت و غرایب»

۱) یک مقاله سراور لستن درین موضوع از مجله ذیل نشر شده:
Bulletin of the school of oriental studies Volume
VI .Part 2. 1931 (صفحه ۵۱۷ - ۵۰۱)

— ۴۶ —

خواند. قراریکه از بنداهش و «زادسیرام»
بر می آید کوه «ایارسین» از «سیستان تا سیستان» یعنی از
«سیستان تا چین» انبساط داشت.^۱

تنها از روی نام زیبائی که اوستا به این کوه باشکوه
داده معلوم میشود که سلسله هندوکش را چقدر بخوبی
می شناخت و «بالای پرواز عقاب» اصطلاحی است که
به پیرایه خیلی ادبی ارتفاع بلندترین کوه آریانا را
ترجمه می کند.

کوسرا دا : با اکثر احتمالات عبارت از کوه های غور

میباشد. چنانچه مبارک شاه غوری از کوه «کوراسون»
در غور ذکر کرده و این نام عیناً همان نام قدیم اوستانی
است که تاز مان او از بین نرفته و شاید هنوز هم نزد
اهالی معروف باشد.

پورانا : واضح عبارت از «پروان» است که بر کوه

و کوتل و دره اطلاق میشود. در نص اوستا این اسم چنین

۱ در بنداهش فصل ۲۰ فقره ۱۷-۱۶ چنین ذکر شده که
روذخانه Haro (هری رود) و هنومند Hētumand (هبرمند)
از کوه ایارسین سرازیر میشند.

- ٤٧ -

آمده «اوی پوراناو بیشپاتها» Avi Pawrana vishpatha

«بیشپاتها» را دار مستتر با علاوه سوالیه (راه باز؟) و معتبر ترجمه نموده.^۱ «بصورت مجموعی هیتوان جمله مذکور را «بظرف معتبر پروان» ترجمه نمود.

سپی تا گونا گیری: طور یکه واضح معلوم میشود

این اسم هر کب از سه کلمه است: «سپتیا» یعنی «سفید»، «گونا» یعنی «گون» و «گیری» یعنی «کوه» که معنی مجموعی آن «کوه سفید گون» میشود و عبارت از «سفید کوه» هشرقی است که پیشتو عین کلمات قدیمی آنرا بصورت «سپین غر» محافظه کرده است.

ستیرا: نام قدیم «تیرا» است که بالتفظ باشند گان دامنه شمالی سفید کوه (St) به (T) تبدیل میشود.

۱: ناگفته نماند که دار مستتر (بیش باتها) را هر کب از دو کلمه مبداند: (باتها) به معنی راه (بیش) شاید باز، فراخ آزاد معنی دهد.

- ۴۸ -

۱۰) مقصد در اینجا بصورت خصوصی کوه بلند این ناحیه است زیرا در نس اوستا باز اسم این کوه در یک جملهٔ خیلی ادبی آمده و میگوید: (اوی ستیر استارو سارا) یعنی «بطرف کوهی که سر آن به ستارهٔ میخورد». ملاحظه میفرمایید که درین جملهٔ «ستارو» یعنی ستارهٔ عین شکل اوستانی خود را در پیشتو محافظه نموده است.

پوروا تاؤا Paurvatava: در فقرهٔ دوازدهم یشای دهم

«هوم بست دوم» این کلمه هم آمده و آنرا «بالای این کوهها» ترجمه کرده‌اند. حال آنکه این هم اسم خاص کوهی است که در مشرق افتاده و هنوز هم بنام «پروت» یاد میشود.^(۲) در باب رود خانه‌ها علاوه بر آنها یکه از حوزهٔ های آنها صحبت شده میتوان گفت که چهار معاون رودخانه هلمند که عبارت از خاش، خسپاس، فراوهاروت باشد بنام‌های

(۱) سر اول ستون میگوید که زبانی که در تبر احرف زده میشند و هنوز هم در بعض فریه‌های شمال سفید کوه مستعمل است عبارت از شاخه‌داردی «السه آریانی است که متن شاخه‌هندی (ST) در ان به (T) تبدیل میشود. به این لحاظ (ستیر) (تبر) شده است

(۲) پورته در پیشتو به معنی (بالا) است.

- ۴۹ -

هواکتر Hoactral، هواسپا Hvaspa، فراداتا Fradata،
هوارنوهیتی Hvarenuhaiti ذکر شده‌اند.

کلمه آریا در اوستا

در قسمت‌های اول مطالعات خود دیدیم که قبایل و بندی نام هشتگی برخود نهاده و آن نام عبارت از «آریا» بود که الف اول آن مدداشت. تغیرات سوتی این کلمه را در هند هم مطالعه کردیم ولی در زبان سانسکریت شکل اصلی آن بکلی از بین نرفت و به همان صورت و لهجه و مفهوم قدیم خود هم ضبط ماند.

بارفورم دوره اوستائی و نقویت یا فتن لهجه «زند» یعنی زبان اوستا که بیشتر اختصاص به آریانای جنوبی داشت^{۱۱} و تغیرات جزئی که محض در صوت و لهجه کلمات^{۱۲} نه در معنی آن پیش شد کلمه «آریا» در مهد

۱۱ دارستن در ترجمة (زند اوستا) خود، زبان (زند) یا اوستائی را زبان اراکوزی و صفحات جنوبی کشور ما میداند. نظریه اونسبت به یشنواین است که یا از زندیا از زبانی که فربت به زند است منشعب شده.

- ۵۰ -

ظهور و پرورش خود یعنی در شمال و جنوب هندو کش
هم جزئی تغیری کرد و «آر یا Arya»، که الف اول
آن مدداشت «ایریا Airiya» شد. «آریا» و «ایریا»
چون هردو زاده ادبیات قدیم این دیار بود در آینه باقی
ماند. اولی قرار یکه شرح یافت با دستهٔ مهاجرین شرقی
به هند انتشار یافت و در آنجا دچار تبدلات دیگری شد.
و دومی با انتشار آئین و مذهب اوتستائی و با کشور کشائی
های پادشاهان کیانی اسپه باخترا بطرف غرب نشر یافت.

ایرانیان و یا ایریانی و یا

بازدیدکار مبحث جغرافیائی اوستا ارائه نموده که خاک
کشور ما خاک اوستائی و خاک اوستا فلمر و «وبدی» و «مهدی»
پرورش و نشوونمای کنله آربائی باخترا است که بطرف
شرق و غرب مهاجرت نمودند. ولی مقصد اساسی تری که
تذکار آفرایی آخر ماندیم موضوع «ایرانیان و یا»
با او این قطعهٔ خاک اوستائی است که در رأس قطعات

- ۵۱ -

۱۶ گمانه قرارداشت و به بعض تعبیرات از آنجا آریاها
تدریجاً به قطعات دیگر منتشر شده رفته است.

مطالعه این محل برای ما از چندین رهگذر اهمیت دارد:
من حیث اسم و نر کیب لفظی، من حیث موقعیت از نقطه نظر
مهاجرت آریا وغیره.

قرارفرگاداول «وندیداد» او لین قطعه زمین اوستائی
«ایرانا ویجه» یا «ایرانم ویجه» باد شده و معنی
تحت الفظی آن «مسکن آریا» است.

علماء در باب تعیین قلمرو «ایرانا ویجه» تحقیقات زیاد
نموده و نظریات مختلف پیش کرده‌اند. لیکن از روی ترتیب
خالک ۱۶ گمانه بعض اشاراتی که در «بنداهش» شده چنین
معلوم می‌شود که «ایرانا ویجه» قطعه زمین بلند و چشم
خانه بعض رودخانه‌ها بود و موقعیت آنرا با اکثر احتمالات
هیتوان در جوار سرچشمہ اکوس معین کرد.

اوستا سر زمین «ایرانا ویجه» را کنار رودخانه
«وانگو هی دیتیا» قرار میدهد. این اسم کمی تفصیل
می‌خواهد و از آن پایان ذکر می‌کنم.

- ۵۲ -

«بنداهش» نام‌های بعض کوه‌ها مثل کوه «کوندراس»
 و بعض رودخانه‌هایی را که از «ایریاناویجه»
 میگذشت از قبیل «دائیتیک» Daitik «ودراگا» Draga
 اسم میبرد.

در میان این رودخانه‌ها، رودخانه «وانگوهی دیتیا»
 که در خود اوستاد کر شده مهمتر است. تعین محل جریان
 آن تعین عین خاک «ایریاناویجه» است. اسم «وانگوهی
 دیتیا» هر کب از دو کلمه است یکی «دیتیا» که اصل
 نام رودخانه است چنانچه در بنداهش هم بنام «دائیتیک» Daitik
 ذکر شده و دیگر «وانگوهی» که قانون معنی دارد
 و بصورت اصطلاحی ازان این معنی کبیده میشود که در
 جوار آن آئین وقوایمنی بمعیان آمده که عبارت از آئین
 «زرت‌تشر سپنتمان» باشد.

بیشتر متن کوشیدم که بنداهش دور رودخانه «دائیتیک»
 «ودراگا» Draga، رادر «آریانا ویجو» قرار میدهد، در
 باب «دراگا» این نکته را تزیید میکند که در سواحل آن
 «پوروچسپ» Porushasp پدر (زورا تشت) اقام

- ۵۳ -

داشت . این هفکوره نظریه فوق الذ کر را که آئین اوستائی در کنار رود خانه «وانگویه دیتیا» بادر جوار قطعه «آرباناناویجه» بمبان آمده است تائید میکند .

«سرپرسی سایکس» در تاریخ افغانستان «۱» تحت عنوان خانه آربانائی می نویسد : «راجع به خانه اصلی آربانائی» جزو بحث زیادی شده حال آنکه روایات آنها واضح از «اران و ج Eranvej» صحبت میکند . این قطعه زمین بین و «رودخانه» واهی داتیا Vahi-Datya و «ارانگ Arang» واقع بود و اینها نام های قدیم رود خانه «اکسو س» و «ایگزارت» میباشد .

بسیار تذکار مر اتب فوق هیچ جای شبهم و تردید نیست که «آرباناناویجه» عبارت از قطعه زمین معرفه و خوش آب و هوائی است فریب سر چشمۀ اکسو س با آمو دریا که بد خشان را در بر میگیرد

- ۵۴ -

ودامه آن در سواحل اکسوس تانزد یکی های بلخ
ادامه داشت. هم زمین بلند است، هم چشم خانه رودها
است، هم آب و هوای گوارا دارد، هم زیبا و قشنگ
است، هم آثینی در مجاورت آن بیان آمده، هم
قوانین عدل و داد و درس انصاف بعال مداده است،
هم متصل و پیوست با ۱۵ قطعه زمین دیگر است.

بیانیم به ترکیب نام و معانی کلمات آن، بیشتر نام
و بدی «آریا ورته» و صورت ترکیب و معانی کلمات و مفهوم
هر کب آنرا دیدیم. «آریاناویجه» عیناً به همین ترکیب
و به همین آهنگ ساخته شده و هردو اصلاً و اساساً نام
یک قطعه و یک خاک بود، چنانچه اکثر مؤلفین که از
«مهد آریا» صحبت میکنند به شهادت «وید» و «اوستا»
این هردو اسم را می آرند. بیشتر گفتیم که جغرافیه
«وید» و «اوستا» یکی مقام دیگر است چون هردو چراغ
یک محفل اند، هردو اول یکجا را روشن کرده و از تابش نور

- ۵۵ -

آن قطعات مجاور هم از تاریکی برآمده است. چقدر اسمای «ویدی» است که با مختصر تغیرات صوتی شکل اوستائی بخود میگیرد و چون روح و عنعنات آریائی تغیر نکرده مفهوم اصطلاحات قدیم در تمام زمینه ها پابرجا مانده است. ازین گذشته چون در دوره اوستائی به بلند بردن روحیات قومی و ملی و تشیید هبائبی آن احتیاجات بیشتری حس می شد و حتی بیک تعبیر «رفورم اوستائی» عبارت از تجدید روحیات قدیم آریائی بود، بناءً علیه به جرئت میتوان گفت که «ایریانا ویجه» به وزن و نوکیب «آریاورته» برای تعین «مسکن آریا» بیان آمده و معنی آن هم همین است.

«ایریانا ویجه» هم مرکب از دو کلمه است یکی «ایریا» و دیگر «ویجه» «ایریا» فراریکه بیشتر شرح دادیم همان کلمه «آریا» است که در مفهوم و معنی هیچ فرق ندارد و در انواع لوجه عصر اوستائی وزبان زند این دیوار، «ایریا» شده است. «ویجه» کلمه ایست که در عرض «ورته» با «ورشه» آمده و معنی آن همان «مسکن» و «جای»

- ۵۶ -

است و معنی هر که «ایران او بجه» هم مانند «آریا ورنه»
«مسکن آریا» میشود.

همان طوریکه دیدیم «ورنه» یا «ورشه» تا امروز در
پستو بصورت «ورشو» بمعنی «چرا کاد» باقی مانده.

«و بجه» هم عیناً شکل، تلفظ و معنی خود را حافظه
کرد است و در میان پستو زبان‌های وادی ارغنداب
قندهار به معنی «جای»، «مسکن» استعمال میشود و این
مسئله قابل ملاحظه است که هر دو کلمه قدیم در زبان
پستون‌های آن قطعه باقی مانده است.

تنها چیز نوی که در ترکیب «ایران او بجه» و «ایران و بجه»
دیده میشود ظهور حرف «ن» یا کلمات «نا» و «نم» است
که حتی در عصر اوستائی هم در خود کلمه اسم خاص «ایران»
هم نیست و در ترکیب «ایران و بجه»، «ایران او بجه»
ظهور کرده است که در زبان اوستائی باختصار بازند معنی

- ۵۷ -

نسبتی دارد و «مسکن آریا» را «مسکن آریانی»
ساخته است. بهر حال ظهور آنرا خاطر نشان نمودیم
نازیر نظر باشد زیرا پسان تر در نامی که مطالعه میکنم
رول مهمی بازی میکند.

ریشه‌گریا در یک عدد نام‌ها

از روی سرود ویدی و شهادت اوستا معلوم شد که
کلمه «آریا» برای وحدت قوم و تشخیص قبایل «ویدی»
بیک نام هشتگری بار اول در خاک کشور مابمیان آمد،
و باز در عصر اوستائی که از هر نقطه نظر ادائع عصر قدیم
تر است با تغیرات تلفظ، عین این کلمه بصورت «ایریا»
در آمد. نام «آریا» با تحریفات مختلفی که زاده مقتضیات
نقاط مختلف است در یک عدد نام‌های خاص نقاط کشورها
محافظه شده و این بجای خود دلیل بزرگی است که
عمومیت این کلمه را درین سر زمین نشان میدهد.
هرویو Haroyu : نامی است که اوستا برای خطه
شاداب وادی هری رود داده، در این کلمه ریشه قدیم

« آریا » گنجانیده شده که از آن در مژور زمانه کلمات هری، اری، آریا، هرات و غیره بیان آمده است.

هر اوی تی Hravaiti: این نام را اوستا به قطعه

قشنگ ارغنداب داده، اینجاهم کلمه « هرا » ریشه قدیم « آریا » را نمایندگی میکند. در کلمه « ارا کوزی » که یونانی ها در مورد این منعقه استعمال کرده اند ریشه قدیم شکل « ارا » بخود گرفته است و حتی اگر به دوره آشوری ها هم بالا برویم « ارا » در اسم « ارا کوتی » « ارا کوتی » دیده میشود.

آریا کا Ariaka: شهری بود در ولايت مارجيان

که باشند گان آنرا « آریا کی » Ariakai میگفتند « ۱ » و دیده میشود که در نام شهر و باشند گان آن کلمه « آریا » باشکل کامل خود موجود است.

اریاسپ Ariaspe: بکی از شهر های مهم در انجیان

بود و قرار نظریه « آرین » کنار رود هیرمند و قوع داشت اهالی آنرا « آریاسپه » یعنی « آریا های سوار کار » میگفتند و کلمه « آریا » در نام شهر و باشند گان آن هردو

۱) صفحه ۲۶۳ هند قدیم (مکدونالد).

- ۵۹ -

بدون جزئی تغیر و تحریفی دیده میشود . ۱

اریستو فیل Aristophyles: بطریق غرب و لایت

«پارو یامیزاد» مردمانی بنام «اریستو فیل» زندگانی
میکردند که بعلیموس از آنها اسم برده و «اندره برتلو» عین
مفهوم «آریا» را به این کلمه داده واشان را مردمان
نجیب نژاد خوانده است . ۲ در اول این اسم کلمه
«آریا» بصورت «اری» ظاهر است .

ارتاكانا Artakana: یکی از شهرهای خیلی کهن

حوزه شاداب هری رود شهر «ارتاكانا» است ۳، بیلو
میگوید که قصرهای شهزادگان آریا در آنجا آباد بود ۴.
ریشه کلمه آریا بصورت «آر» در اول این اسم هویدا
میباشد .

اریوس: نام رودخانه «هری رود» است «ار» یا

۱: یسان‌ها اهالی این شهر بنام‌های «اگر باسیه» Agriaspei و بورجتی Euergetai هم یاد شده‌اند .

۲: صفحه ۲۹۰ اسیای قدیم مرکزی و جنوب شرقی به اساس
نظریه بعلیموس نگارش «اندره برتلو» .

۳: برای معلومات مربوط به هنوان «شهرهای آریانا» مراجعه شود .

۴: صفحه ۲۶ تجسس در باب نژاد افغانستان تألیف «بیلو» .

- ٦٠ -

«اری» که در این اسم ملاحظه میشود تحریفی از کلمه
«آریا» یا «هریوا» است.

پس اگر تجسس شود ازین قبیل نام‌ها در میان اسمای
شهرهای قدیم و رودخانه‌ها و قبایل کشور ما زیاد است
که کلمه «آریا» با بصورت کامل یا با جزئی تغیر و تحریف
در آن‌ها موجود است و ریشه آن بیکنگاه شناخته میشود.

اریان

ریشه قدیم «آریا» که در دیگر کلمات نشان دادیم با مفهوم
قدیم چندین هزار ساله خود ازین نرفته و در زبان و عنوانات
و اسمای نقاط مسکونه باشند گان این دیار باقی‌ماند. چیز نوی
که در دوره اوستائی به آن علاوه شد «ن» بود که در کلمه
«ایران و یجه» به ملاحظه رسید و آهسته آهسته با مرور
زمانه «و یجه» هم از آخر کلمه افتاده و محض «ایران»
باقی‌ماند که به تلفظ اصلی و قدیم، جزء اول آن «آریان»

- ۶۱ -

شد، علاوه برین در سانسکریت «ودا» یعنی لهجه او لی
که بعض ها آنرا زبان «آریا» خوانند و با سرو د
و یدی از کشور ما بطری شرق نشیر یافت
«آریان» صورت جمع کلمه «آریا» بود. آریا
نجیب و «آریان» تجبا و شرفامعنى داشت و با تزئید
«الف» نسبتی در آخر آن «آریان»، «آریانا»
شد و معنی جای و مسکن نجبارا افاده می نمود. بعما رت
دیگر این اسم مرکب از دو جزء است یکی «آریا» که صورت
اسم خاص همان نام قدیم چندین هزار ساله است که
بار اول قبایل «ویدی» بصورت اسم مشترک برای خود وضع
نموده بودند و دیگر کلمه «نا» که در حقیقت همان «ن»
اخیر عصر او ستائی است و مفهوم نسبتی بیدا کرد
وباشکل خلس و کوتاه مفهوم قدیم «مسکن آریائی»
را در بر گرفت. پسان ها به این وزن و آهنگ اسمای
زیادی عرض وجود نموده اند «سا کستانا» مسکن
اسکانی ها، «درانجیانا» مسکن زرنجی ها، «بکتریانا»

مسکن باختری ها وغیره که جزء ولايات آریانای قدیم‌اند.
«آریانا» به لهجه که آخر آن (الف) باشد،
یا «آریان» که (نوون) اخیر فتحه داشته باشد و بعضی
اوقات «آریانه» هم نوشته شده مدت‌های مديدة نام
عمومی کشورها بود. حتی موافق به بعضی نظریه‌ها میتوان
گفت که «آریاها» حینی که درین قطعه متصرک‌شده‌اند
اراضی دو طرفه هندو کن را «آریان» یعنی «مسکن نجبا»
مسما ساختند و تشریح صرفی کلمه کارخیلی آسان است
زیرا «آریا» صورت واحد کلمه و «نجیب» معنی‌داشت.
جمع آن «نجبا» «آریا» میشد و «آریان» که نون
آن زبر داشته باشد اسم مکان است که همه از يك کلمه
ساخته شده‌اند و به همین علت بعضی‌ها شکل «آریان»
یا «اریان» را با فتحه نون در مورد کشورها استعمال کردند
ولی تلفظ آن مشکل و عمومی‌تر ندارد و شکل «آریانا» با کثرت
استعمال و سهو لات تلفظ مر جح است. په حال درین هیچ
شبھه نیست که مفهوم (مسکن آریا) و نسبت آن به
خاک‌های مستعد دو طرفه هندو کن از یادگارهای

- ۶۳ -

استقرار آریائی است که پیش از انتشار و عمومیت آنها به
همه جا، در قطعات محدود بشکل «آریاورته»، «آریاورشه»،
«آریان ویجه»، «ایریان ویجه» ظهر کرد و بالاخره
قلمر و وسیع تری را که از جریان رودخانه های یامیر
و هندو کش آب می خورد تا بحر بنام «آریان» یا «آریانا»
همی ساخته اند.^(۱) پادشاهانی که سرود «وید»

به اشاره و «اوستا» مفصل ترازشکوه و جلال آنها
حکایت می کنند همه پادشاهان «آریانا» بودند و شاهزاده
قطعه زمین زیبائی که «وندیداد» متذکر می شود ولایات
آریانا بشمار میرفتد و (بخدی زیبا با بیرق های بلند)

پایتخت «امپراطوری آریانا» بود. این اسم در عصر
پیشدادی ها و کوانی ها علم بود و نام کشور آباد آنها

(۱) موسیو «بورف» کلامه آریانا را جنی ترجمه نموده. «اری
به جامع ترین مفهوم خود، یعنی خاک مسکونه ترازد آریا یا مردان
نجیب» صفحه ۱۲۲ کتاب آریانا آنگشتکوا.

- ۶ -

بشمار میرفت . با دوره در خشان سومین دودمان شاهی
آریانا یعنی خاندان اسپه که سومین دوره رز هی قدیم
کشورها است و سوارکاری و سلاحشو ری فما ینده روح
کشور کشائی این باد شا هان بزرگ است قوانین
مدنی او ستا با لشکر کشی ها و مبلغین آربائی
بظرف غرب در خاک های مدیا و فارس انتشار یافت و ازین
تاریخ به بعد آئین باختری کم و بیش در میان مادها
و بارسی ها انتشار ییدا کرد . کم و بیش ازین جهت گفتیم
که بعض مورخین هخا منشی های پارس را معتقد آئین
«زرتشتر» نمی دانند و این مسئله حقیقت دارد زیرا ادبیان
قدیم آشوری و بابل و آئین مازها در آنجا ها هنوز بکلی
ازین ترقه بود .

بهر حال بعد از «سپنتو داتا» یعنی اسفندیار عظمت
دودمان اسپه آهسته آهسته کم شده است . یکنوع
ملوک الطاویفی بیش آمد و یک سلسله شاهان در نقاط مختلف
قد بلند کردند چنان توجه شاهنامه ها در قطار سلا له های
باستانی پیشدادی و کوانی و اسپه بلخ از آنها هم کنده کنده

- ۶۵ -

اسم میگیرند ازان جمله است سلاطنه کورنگ شاه زابلی

که از کا بل تائیمروز سلطنت داشتهند و به نام های
شیدسپ، تور، طورگ، شم، اطرط، گر شا سپ

وغیره معروف بودند. احتمال دارد که درین وقت

در شمال هندوکش «تور یا «سلط یافته و در بعض نقاط
کهستاتات جنوبی و مرکزی و حواشی شمال غربی شاهان
دیگری سلطنت نموده باشند که تحقیق آن مطالعات
علیحده بکاردارد. مقصودمن در اینجا عبارت از نشان دادن
تاریکی وضعیت کشور و روی کار آمدن یکنوع
ملوک الطوایفی است که بالاخره منتج به سلطنه هخامنشی ها
و فتوحات اسکندر یونانی میشود. در عین زمان این راهم
میخواهم و انمود کنم که تاریکی وقت و عدم معلومات
و مشکل شدن تشخیص شخصیت های شاهی دلیل شده
نمیتواند که شیرازه سلطنت در اینجا بکلی کشیده شده
بود. اگر تشخیص نامها قدری مشکل است در وجود آنها
و سلطنت های شان شبہ نیست. طبیعی سلطنت واحد مبدل

- ۶۶ -

به یکنوع ملوک الطوایفی شده وضع آنها هم از همین

در کاست و نزد زمانیکه عشیره هخامنش فارس در انر
فشار لا ینقطع آشوری، سرگونی، ماد بیدار شده

و بالاخره به سلطنت میرسند و به کشورها دست درازی
میکنند هر کدام آنها از سیروس گرفته نداریوش به
مشکلات فوق العاده مواجه میشوند، تا اینکه خود سیروس
در اینجا سرگذاشت داین خود دلیلی است بزرگ که

با وجود پراگندگی وزندگانی ملوک الطوایفی باز
هم نیروی سیروس و داریوشی در اینجا به آسانی
رخنه نتوانست و باز اگر رخنه کرد امور اداری
بدست خود امرای کشور بود. چنانچه عکس العمل

آنها در موقع ظهور اسکندر در مقابل داریوش سوم
هخامنشی و بوانانها به دور نگ خاصی جلوه کرد یعنی
همان امر ادست بهمداده شاه هخامنشی را کشند، یکنفر

- ۶۷ -

امیر خود «بسوس» بیعت کرده را بیاد عظمت قدیم
خود در بلخ بادشاہ ساختند و با اسکندر یونانی به مقابله
جدی قیام نمودند. همان امرانی که پیش از ۶ سال
باسیروس و داریوش مقابله کردند چهار سال با پسر فلیپ

در آویختند. این ارقام بازبان فصیح نشان میدهد
که روح سلحشوری، روح نجابت، روح سوار
کاری، روح حاکمیت، روح حکمفرمانی، روح
آمریت اولادان «بما» و کیقباد و لهر اسپ از بین
نرفته و افکاری که ریشه های دانا دردماغ پدران
آنها برورانیده بود تحت اثر هیچ پیش آمدی
نیا مده بود. فقط آینقدر بود که بسی اتفاقی،
پر اگنده گی، ملوک ا لطو ایفی، بنیان وحدت
آنها را متزلزل ساخته و کوششات آنها
عقیم ماند.

- ۶۸ -

اریازاونویسندگان کارسیلک یونانی

در پایان یک دوره خاموشی که علت عده آن عروج
هخا منشی در فارس است بافتو حات اسکندر در شرق
راه برای یک عده نویسندگان، مور خین، جفراء فیه
نگاران یونانی باز شده و باد لچسبی که به خاک و میزان
شرقی هاداشتند هر کدام در زمینه از خود آثاری گذاشتند
که بعض آن متأسفانه با سیر حوادث روزگار از بین رفته
و بعضی های دیگر در دست است و مجموع آن روشنی های
زیبادی به مسائل تاریخی، جغرافیائی، عرف اعادات،
زبان، قبایل وغیره می اقدا زد و از آن جمله یکی نام باستانی
کشور ما آریانا است که یک دفعه باحدود و سرحدات
معین، با قبایل واقوام مسکونه آن در نگار شات جمعی
از نویسندگان یونانی ظهور میکند و از بیانات آنها
چنین حس میشود که گوئی جمعی قصداً این نام و مفهوم
جفراء فیهائی، نژادی، سیاسی و تاریخی آن را مخفی

- ۶۹ -

نگهداشته است. هخما منشی های فارس چون از سابقه
 تاریخی کشور آریانا وعظت سلاطین و نفوذ سیاسی آنها
 مطلع بودند کوشش کردند که این نام و مفهوم آن را در تاریکی
 های فراموشی ناپدید سازند و برای اینکه خاک آریانا
 را بصورت ایالات مجزی ویراگمده نشان داده باشند
 در کتبیه های خود در جمله اراضی هفتاد هر کوشه را
 علیحده نام پرداز « آریانا » بصورت مجموعی ذکری
 بیان نیاورند. حال اینکه این نام به شهادت فویسندگان
 کلاسیک یوتان چه در عصر هخامنشی و چه در زمان فتوحات
 اسكندر وجود داشت و باد خاطره های عظمت آن از
 حافظه باشند گان اینجا محو شده بود.

اولین آدمی که به شهادت خود فویسندگان یونانی
 در پیان یک دوره خاموشی اسم آریانا « Aryana » را
 از باشندگان آن شنیده و قید کرده است مورخ یونانی
 از انوس تنس Eratosthenes است که در نیمة اول قرن
 سوم قم میزیست^{۱۱} اصل نگارش خود « ازانوس تنس »

^{۱۱} فاروس یعنی لاروس « تولد او را در ۲۷۶ قم در
 میتوسط بعضی ها حات اورا « حوالی ۲۴۰ قم نسبت می دهند. Cyrnie

-۷۰-

در دست نیست بلکه استرا بو جغرافیه
نگار و مورخ یو فانی (۶۰ قم - ۱۹ بم) از زبان
او کلمه « آریانا » را تذکار داده و به حواله اوحدود
آن را چنین هی نویسد :

« سرحد شرقی « آریانا » رود انوس (سنند)
حد جنوبی آن اوقيانوس بزرگ (بحر هند) . خط
شمالی آن کوه پار و پامیزو و بیک ساسله کوه هست ناتی
که از شمال هندتا در بند خزر میرود . قسمت غربی
آن را خطی معین میکند که پار تیا را از « مدیا »
و « کرمان » را از « فارس » و « پار تاکته »
حد امیسازد پایان ترمیکوید نام Paraetakene
« آریانا » انساط یافته بعض حصص فارس ، مدیا
و باکتریا و سغدیان را هم احاطه کرده است زیرا این
اقوام « تقریباً بیک زبان متكلّم اند » ۱۰

-۷۱-

سرحد شمالی یعنی «بارو یا همیز» را کوهی هم تعییر نموده
اند که دامنه آن سرحد شمالی هندراء معین می‌کند^۱ ۱۰

«ایولو دوروس ارتئیس Apollodorus of Artemis»

نملاحته عیرساند که این قام بعض حضن فارس و عدیا
و شمال باخته و سغدیان را در بر میگیرد و مخصوصاً آنند کار

یافته که بکتریانا فسمت عمده آریانا بشمار میروند
۲۰ و بنزبان زیباتر بیان میدارد که با کتریانا
«مروارید آریانا» است

پس بدین اینکه اینجا بتفصیر نظریه تویسندگان ازویانی
برداخته شود محض ناعلموماتیکه از تویسندگان کلاسیک
یونان بمارسیده میتوان گفت کسر حدات آریانا

خیلی مشخص است به این تفصیل که سرحدات شرقی

۱: صفحه ۱۲۰ Ariana Antiqua تالیف اج اج ولسن

۲: صفحه ۱۲۱ آریانا انتی کوا

- ۷۲ -

وجنوبي آن طبیعی معین شده . شرق آنرا از
گلگت تا او قیانوس هند ره داندوس + سند " معین
میکند . و سمت جنوبی آنرا " او قیاوس بزرگ " .
با بحیره هند محدود ساخته . چون بکثر یانا
قسمت عمدت " آریانا " و مردارید این کشور زیبا
خوانده شده نه تنها جزء لا یتجزای آن بلکه
بهترین ولایت و مرکز آن بود و سعد یانا نیز
همیشه در ادوار با ستانی ضمیمه و جز ، با ختر
محسوب می شد ، پس سرحد شمالی آن رود سیحون
یاسیر در با بود .

این سه طرف با خطوط طبیعی معین است میماند قسمت
غرب آن و آنرا خطی معین میکند ـ " کرمان " ،

و " پار تیا " و " مکران " را به " آریانا " مربوط میسازد و

- ۷۳ -

۱۰ فارس و مدبیرا بطرف غرب میگذرد به
این ترتیب ملاحته هیفر هائید که حدود آریانا
از نقطه نظر «اوستا» و مورخین کلاسیک و معتبر یونان
طوری بود که شرح یافت.

ولایات از یانا

قر از که «بلو» درح میدهد بظیم و آریانا را
به هفت ولایت تقسیم نموده بود :

۱۰ «مار جیانا (حو زدم غاب) » ۲۰ «بکتریانا (بلغ
و بدخشان) » ۳۰ آریا (هرات) ۴۰ پاروپامیزووس
(هزاره جات و کابل تا سواحل اندوس معه نورستان
و دارستان) ۵۰ درانجیانا (سیستان و قندھار)
۶۰ «ارا کوزیا (غزنی و سلسله کوه سلیمان تا اندوس)

۱۰ صفحه ۴ از بلو که بیشتر در یاور فیها ذکر شد.

- ۷۴ -

جدور زیا (کچو میکران یا بلو چستان) تقسیمات
بظیم و اساسی و خیلی حوب بود. بسان تر از نگارشات
اعراب هم یکنوع تقسیمات استنباط میشود که مجموع آن
همین خاک آربانای قدیم با خراسان آن زمان را در بر
میگرفت. اگر چه تقسیمات مذکور اساسی اعیان شد ولی
قد کار آن در اینجا خارج از موضوع نیست:

بعضی ها حصه شمالي را کاپستان، جنوبي را باستان
شمال شرقی را باخته، شمال غربی را غور، جنوب
شرقی را روه و جنوب غربی را نیمروز خوانده اند.
درین تقسیمات کا باستان شامل: «مار جیانا، آریا،
پارو پامیزو س، بکتر بانا»، زاistan شامل: «در انجیانا»
ارا کوزیا، گدور زیا بود. باخته فوق الذ کر
«بکتر بانا و مناصفه شرقی پارو پامیزو س» را در بر
میگرفت. غور شامل: «مناصفه غربی پارو پامیزو س
آریا و مار جیانا» بود. در روه تمام «ارا کوزیا و مناصفه

- ۷۵ -

شرقی در آنجیانا و گدو رز یا باقند هار و کچ « داخل بود
و بالآخره نیمروز « مناصفة غربی در آنجیانا و گدو رز یا
یاسیستان و مکران » رادر بر میگرفت .

این تقسیمات را هم اعراب از خود نه تراشیده اند بلکه
تقسیماتی است که در دوره های اسلامی بین اهالی اینجا
و جود داشت . بعض نام ها و صورت تقسیمات فرق کرده
ولی واضح دیده میشود که خراسان شامل همان خاکی
بود که آریانا « در زماده های » قدیم بدان نسبت میشد .

باشندگان آریانا

« استرابو » و دیگر نویسنده کان کلاسیک یونانی
و لا تین مثل بطليموس و پلینی Plini تنهایه تعین سرحدات
خارجی آریانا را نکرده اند بلکه علاوه بر تعداد
ولايات از باشندگان واقوام مسکونه آن نیز حکایت

- ۷۶ -

میکند. قرار نگار شات استرایو اقوام مسکونه آربانا
قرار ذیل اند:

۱۰۰ پارو بامیزادی^۱، اری ئی Arii^۲ در انجی^۳

۴۰۰ ارا کوتی^۴، جدر وزی یا گدر وزی^۵.

پلینی خصوصی تراز اقوام ذیل صحبت میکند:

۱۱۰ اری ئی Arii^۱، دوری سی Dorisci

۱۲۰ در انجی^۲، اور جتئی Evergetae^۳، زرانجی

۱۳۰ جدر وزی^۴، متوری سی Methorici^۵

او گوتوری Augutturi^۶، یوربی Urbi^۷، اهالی

داری تیس Daritis^۸، پازیر Pasires^۹،

ایکتیو فاجی Ichthyophagi^{۱۰}.

بوشیده نمایند که همه اقوام مسکونه «آربانا» عبارت از همین
هائی نمیباشدند که اسم گرفته شد. اقوام دیگری هم است که
بطلیموس از آنها تذکرداده. اول تا جانیکه امکان پذیر
است معلومات مختصری در اطراف بعض اقوام فوق الذ کر.

-۷۷-

داده و بعدها حتی المقدور به ذکر برخی اقوام دیگر «آریانا»
می برد از بم . ناگفته نماند که باد کر هر قوم ، مر بوط به
حوزه ولایات مسکونه آنها اسمای شهر های آنجا قرار
تذکار مورخین یوغان ولاتین ، مخصوصاً جغرافیه نگار
معروف کلاسیک بطليموس ، بصورت فهرست داده میشود
و چون شهر نمونه عمران و میزان آبادی بک مملکت است
در آخر این مبحث تحت عنوان «شهر های آریانا» از هر
ولایت یکی دو شهر را انتخاب نموده و کمی تفصیل میدهیم
تا با چند تمثال بر جسته قدامت عمرانی این کشور کهن
معلوم شود :

اریئی Arii : ازین (قوم بار اول «هرودوتس» نام برد)

و سپس «استرابو» و «بیلنی» و «آرین» به نوبه خود از آن
تذکار داده اند این کلمه از روی تلفظ و آهنگ به کلمه «اری»
«هری» «هری یو» «آریا» یعنی نام هائی شباخت دارد
که در مورد اهالی و خالک و علاقه هری رود «ولایت هرات»
استعمال میشد ، فراریکه مستر «ولسن» تذکر هرودوتس
را تعبیر میکند این کلمه مفهوم جامع تری هم داشته که
خود آن یا کلمه شبیه به آن در مورد باشندگان کل

- ۷۸ -

آربانا هم استعمال میشد . ولی بانگارشات « آربن » در
 مفهوم صحیح این کلمه شبهمی باقی نمیماندو واضح معلوم
 نمیشود که مقصود ازان اهالی « آربا » یعنی ولايت هرات
 امروزه میباشد زیرا در هر موردي که مورخ مذکور از
 اهالی « آربا » صحبت میکند ایشان را بنام اری^۱ Arii
 باد مینماید چنانچه بطور مثال یكجا میگوید : « وقتیکه
 اسکندر یکی از شهر های « اری ها » رسید و اطلاع یافت
 که حکمران آنجاسر کشی نموده و نماینده اور ابقتل رسانیده
 است مردم را به « ارتا کانا » Artakaana که قصر شاهزادگان
 « آربا » در آنجا آبا دبود جمع کرد آربایکی
 از اولایات معروف « آربانا » و نماینده کوچکی از آربانای
 بزرگ است . این قطعه شاداب و حاصل خیز گزود « اربوس
 « هری روود » از وسط آن عبور میکند خیلی بر جمعیت و دارای
 شهر های متعدد و آبادان بود . قرار نگارشات بطلبیوس
 در شمال این ولايت زیبا مردمانی بنام « نیسا یوا » Nisaiwoi
 و « استنواونی » Astanewoi یا « استابنو » Astabénoi بود و باش
 داشتند . در اعتداد حدود « پارتیا » و دشت « کرمانیا » مردمانی

(۱) صفحه ۲۶ تجسس در باب نزد های افغانستان نگارش « بلو » .

-۷۹-

بنا اسم «مسدورانو او» Mazorunoil «یا» مزورانو او	
افتاده بودند . قسمت های مجاور به در اینجان را قبایل	
«کسی زوتی Kaseirôtai» اشغال کرده بود در حصه های که	
به ولایت یارو یا هیز ادتماس داشت قبایل متعددی به نام های	
«بر و تو او» Parautoi «اوباریس Obareis»، «در اخامی	
«ای تی هاندرووا Aitymandroi»، «بور گوا Drakhamoi	
Borgoi «یهلوی هم زندگانی داشتند، بعضی شهرها و قصبات	
(آریا) را که بعلمیوس نام می برد قرار ذیل آن دهند:	
Dista	دستا
Nabarîs	نمباریس
Taua	توا
Augara	ایو گارا
Bitaxa	بی تا کسا
Sarmagana	سر ما گانا
Sipharê	سیفاره
Rhaugara	رو گارا
Zamoukhana	زموخانا

- ۸۰ -

Ambrôdax	امبرودا کس
Bogadia	بوگادیا
Varpna	ورینه
Godana	گودنه
Phoraua	فوروا
Khatriskhê	ختر سخه
Khaurina	خورینا
Orthiana	اورتیانا
Taukiana	توکیانا
Astauda	استودا
Artikaudna	ارتی کودنا
	اسکندریہ آریا
Babarsana	با بر سانا
Kapoutana	کپوتانا
Areia	آریا
Kaskê	ککه
Sôteira	سو تیرا
Ortikanê	اورتیکانه

- ۸۱ -

Nisibi	نی سیبی بی
Parakanaké	پارا کانا که
Sariga	سریگا
Darkama	در کاما
Kotaké	کوتکه
Tribazina	تری باز نیا
Astasana	استاسانا
Zimyra	زی میرا

* * *

پا رو پا میز ادی : این اسم واضح از روی کلمه

«پارو پا میزو س» ساخته شده و این نام کوه بزرگ هندو کش است «۱» که در وسط «آریانا» افتاده است.

«پارو پاهیزاد» بحیث ولایت بیک حصه بزرگ مرکزی آریانا اطلاق میشد که حصه زیاد آن در تقسیمات ولایت کابل فعلی آمده است . بطلیموس حدود ولایت آنرا بین «اری» و «لایت هرات» بکتریان و ارا کوزی معین میکند.

«پارو پاهیزادی» اسم عمومی است و بکسان بر تمام کسانی

(۱) تند کار این کوه را در اوستادر صفحات قبل ملاحظه بفرمایید.

-۸۲-

اطلاق میشد که در ولایت پارویامیزاد یا بعدهارت عام تر
در دامنه های جنوب هندو کش بود و باش داشتند. «کرنل»
در جغرافیه قدیم هند به اساس نظریه بطليموس مینگاردن:
قبایلی که بصورت مجموعی بنام «پارویامیزادها»
باد میشدند در جنوب و دامنه های شرقی سلسله هندو کش
اقامت داشتند «۱». ^۱

خصوصی تراکر به بینیم اقوامی که تحت عنوان
پارویامیزادی بادند «اندubarat آنداز»: «بولیت ها»
Bôlites در کهستانات شمالی. «اریستو فیل ها» Aristophyles
Parsis بطرف غرب در دره علیای هری رود. «پارسی ها»
بطرف جنوب غرب در حوالی دره فراه رود. «پارسونت ها»
Parsuetes در حواشی سرحدات ارا کوزی و پارویامیزاد.
و بالاخره «امبوتس ها» Ambautes. «۲» از نقاط
آب دانی معروف این ولایت مرکزی «آریانا»
بطليموس تاشا زده شهر و قصبه را اسم می برد و اگر یادداشت

۱) صفحه ۳۱۱ هند قدیم بطليموس نگارش (کرنل)
Ancient India Ptolemy Edited by S. N. Majumdar
Mc. Crindle ۲) صفحه ۲۹۰ هند قدیم مرکزی و جنوب شرقی
به اساس نظریه بطليموس تالیف (اندروم بر تلو).

- ۸۳ -

های «استر ابی»، «پلینی» و «استفانوس» بیزانسی به آن علاوه شود تا اندازه زیاد روشنی بر شهرها و نقاط ایر جمعیت این ولایت می‌افتد. نام‌های شهرها و بعضی قصباتی را که بطیموس در ولایت پارویا می‌زاده قرار آنی است:^(۱)

Parsiana	پارسیانا
Barzaura	بارزورا
Artoarta	ارتواتا
Baborana	بابورانا
Katisa	کاتیسا
Niphanda	نیفاندا
Drastoka	دراستوکا
Gazaka	گازا کا
Naubilis	نوبلیس
Parsia	پارسیا
Lokharna	لوکرنا (لوکر)
Daroakana	داروکانا
Karoura						(کارورا) یا (اورتسپانا) = کابل

(۱) صفحه ۳۱۱ هند قدیم بطیموس نگارش مگدونالد.

-۸۲-

Tarbakana	تربکانا
Bagarda	بگردا . (وردک)
Argouda	ار گودا (ارغونده)

* * *

درانجی‌ها: تشخیص درانجی‌ها در میان باشندگان آربانا چیز منکلی نیست و بدون فکر میتوان گفت که ایشان ساکنین ولایت درانجیانا و خاک‌های گرد و نواح هامون سیستان ما است. «آرین» ایشان را به ناههای «زرانجی» Zarangi، «زرانجی» Drangi یا «درانجی» Drangei واسترايو و بعلیموس به‌اسم «درانجی» باد کرده است. طرف شرق آنها خاک و لایت «اری» طرف شرق «اراکوزی» جانب غرب «گرمانیا» و جانب جنوب «جدروزیا» یعنی ولایت بلوچستان بود. این قوم بنام «زرانکا» Zaranka هم خوانده شده است. قرار نظریه «بورنف» نام ایشان از کلمه زند «زرایو» Zarayo، «زرایانگه» Zarayangha که دریاچه معنی دارد اشتفاق شده. اصل کلمه در زبان اوستائی باخته «زره» Zareh بود که غدیر معنی داشت و هامون سیستان مرکب از دریاچه

-۸۵-

ها و آب های ایستاده است. این کلمه آ هسته آ هسته
به اشکالی که دیده شد در مورد اهالی باشندگان حوالی
در بیچه ها استعمال شد. قرار نظریه یونانی ها زرنجی ها
قوم جنگجوئی بودند که اسلحه شان عبارت از کمان ها
و نیزه بود و در موقع جنگ بیشتر سواره می جنگیدند.
یکی از عشاير آنها « آریاسبه ها » یعنی « آریائی های
سوار کار » دارای حیات مرتب و قوانین منظم بودند
و خرابه های متعدد شهر های قدیمه بر فعالیت و آبادانی
این دیوار حکم می کند.

بطیموس شهر های عمدۀ « درانجیانا » را « بروقتازیا »
« آریاسب » Ariasp و « فارازارا » Pharaazara عینو یسد،
« ایسیدور » در خود « درانجیانا » فقط شهر های « بارن »
« کوروك » Korok را ذکر میکند ولی در « ساکستان » Parin
که « حققاً حصه ئی از درانجیانا قدمی است و نام آن
تا اهرورز بشکل سیستان باقی مانده چندین شهر ذیل را
نام می برد : « باردا » Barda « مین » Min « بلا کن تی »
Palakenti « ۱ » و « سیگل » که مرکز آن میباشد.

۱) این شهر را اکنار و دخانه هلمند فراز می بند « و کریستی Christie »
معترف است که هنوز خرا « های زیادی ازین شهر هویدا می باشد.

-۸۶-

فهرست شهرهایی که بعلمیوس درین ولایت قرار میدهد
قرار آنی است: «۱»

Prophthasia	پرو فتا زیا
Rhouda	رودا
Inna	اینا
Arikada	اریکادا
Xarxiare	اکزار زیاره
Nostana	نوستانا
Pharzana	فارازانا
Bigis	بی گس
Ariasp	اریاسپ
Arana	آرانا

* * *

ارا کوتی: تعین این قوم آربانا و محل مسکونه آنها
هم مشکل نیست زیرا «ارا کوتی» واضح نام از غنداب
است. این رود خانه در سرود «ویدی» «سراسوانی»
دراوستا «هاراویانی» در فارسی قدیم «هروانی» در یونانی

۱) صفحه ۳۱۲-۱۴ هند قدیم «مکدونالد»

« ارا کوزی » شده، تلفظ این کلمه بصورت « ارا کونی » بیشتر در میان آشوری‌ها معمول بوده، اعراب از یکی از اقسام تلفظ کلمه فوق « الرخچ » ساخته‌اند، ارغند که با کلمه « آب » در نام امروزی آن‌تر کیب شده خشم‌گین و تیز معنی دارد^(۱)، وبصورت اصطلاح حی میتوان آن را « رودخانه خروشان » خواند، بس « ارا کونی » « استرابو » هم شکلی از همین نام است که خواه از مردم آفریشیده و بایه تلفظ خود چنین ادا کرده است. ناگفته نماند که هنوز هم « الکوزائی » در قندهار و جودداردودر سواحل ارغنداب در مورد قبیله مهمی استعمال نمی‌شود. اگرچه نظر به تجزیه لفظی امروز آن را (الکو) و (زائی) یعنی « او لادا الکو » میداند ولی باز هم نام‌های قدیم در حصة اولی این نام بی‌دخل نیست، بس بدون واردشدن در جزئیات میتوان گفت که مقصود « استрабو » از « ارا کوتی‌ها » تمام باشد کان حوزه وسیع ارغنداب بوده است، معاذلک از روی معلوماتی که بطیموس میدهد نام‌های بعض قبایل ولایت ارا کوزی را بصورت جزء هم میتوان معین کرد مثل « پارسیه‌نی »

(۱) بر هان فاطح صفحه ۴۵.

- ۸۸ -

Parsyētai	که در شمال ولايت مذكور میزیست. یا بان تر
Sydroi	از ایشان قومی به نام «سیدرو» بود و باش داشت
Rhōploutai	و بعد از آنها در باقی حص خاک « روپلوتی »
Eoritai	و « اوری تی » زندگانی میکردند. شهر ها و قصبات
Ozola, Azola	این ولايت در جغرافیای بعلیمیوس به نام های ذیل یاد شده:
Phōklis	« او زولا » یا ازو لا فو کلیس
Arikaka	اری کا کا
Alexandreia	اسکندریه
Rhizana	ری زانا
Arbaka	ار با کا
Sigara	سیگارا
Khoaspa	خوا سپه
Arakhōtos	اراخوتس
Asiakē	از یا که
Gammakē	گمکه
Malianē	ملیانه
Dammana	دمانا

- ۸۹ -

جدورزی ها Gedersi : « جدورزیا » به عقیده همه متبوعین

عبارت از بلوچستان امروزی است. این حصه قراری که دیدیم
 با « مکران » و دیگر نقاط تا کنار سواحل هربوط خاک
 آریانا بود. پس جدورزی ها بدون تعین جزئیات، نام
 عمومی اهالی بلوچستان و دیگر قبایلی است که از دلتای
 اندوس « سند » گرفته بطرف بلوچستان در امتداد سواحل
 زند گانی میگردند.

کسانیکه در مناطق ساحلی مجاور ریزشگاه اندوس به
 بحر زند گانی داشتند بنام « اربیتی » Arbitai خوانده
 شده اند.

بطرف شمال این ولایت در امتداد اراضی مجاور اندوس
 قبایل دیگری به اسم « رامنی » Rhamnai بودو باش داشتند.

بطلیموس در حصن غربی این ولایت در امتداد « کرها نیا »
 از مردمانی به نام « پارسیدی » Parsidai صحبت میکند.
 شهر های معروف این ولایت « بادارا » Badara ،
 (موسارنا) Mousarna ، (پارسیس) Parsis (او میزا)
 Omiza وغیره است.

- ۹۰ -

علاوه بر اقوام فوق الذ کر، «بلینی» چندین قبایل دیگر
 را نیز در جمله باشندگان آریانا حساب میکند ما نمود
 (متور بچی) Augutturi (Methorici)، (ایو کو توری)
 Pasires «بوربی» Urbi، «دارتیس» Dartis، «پازی رس»
 «ایکتو فا جی» Ichthyophagi که تحقیقات هر ید
 بکار دارد.

آنچه که «استرابو» و «بلینی» واضح به اسم آریانا
 نسبت داده اند همین اقوامی بودند که گذشت. چون چوکات
 و سرحدات آریانا حالا برای ما معلوم است بسهولت
 میتوانیم از روی نگارشات بطليموس جغرافیه نگار یونانی
 و دیگر هابقیه اقوام این سرزمین را معین کنیم. عجال تادرین
 موضوع زیاد نمی پیچیم زیرا از مردم اصلی این اثر کمی
 دور است و کتب بسیار ضخیم جدا گانه بکار دارد. تاموضع
 از سرود و بدی و متن اوستا قرن به قرن و عصر به عصر
 تعقیب شده برود. برای اینکه بعض اقوام مهم
 دیگر آریانا بی تذکر نماند به تعقیب کنی
 که دو نفر مورخ یونانی و لاتین فوق الذ کر اسم برده اند
 بعض های دیگر را نام میگیریم.

- ۹۱ -

باختزی‌ها : قرار دیکه استر ابو هیگوید :

مروارید آریا ناست « باشندگان آنهم با افتخار
آرین تمام فرزندان این خاک اند. این افتخار نه چیز تازه و نه
چیز مصنوعی است. چون همه‌تر آریا، کانون پژوهش
هدایت امبدأ زبان و آئین « آریا » در آنجا بود و از آنجا
آریانی‌ها به سائر نقاط کشور و خاک‌های بی‌گانه برآمدند
شده طبیعی آن دسته قابلی که در چوکات « آریانا »
و نقسيمات ولايتي آن تازمان مؤرخين و جغرافيه نگاران
کلاسيك بوتان و بعد هابنام باختزی ياد شده اند حايز
افتخارات بزرگ اند. من در موضوع باختز و باختزی‌ها
بیشتر چیزی نه مینویسم حقاً بن هو ضوع به كتاب ادامه نمی‌شود
دائرۃ المعارف بکار دارد. هجض برای اینکه کمی معلوم شود
که تحت عنوان « باختزی‌ها » کدام اقوام و قبائل می‌آمدند
به معلوماتی که بطليموس گذاشته مراجعته می‌کنیم :
جغرافیه نگار بو نانی باشندگان باختز را به دو دسته
نقسیم نموده « ۱ » دسته غربی « ۲ » دسته شرقی .
اقوام دسته غربی قرار دیل اند: « ۱ » سالانار های

- ۹۲ -

کنار سواحل اکوس « ۲ » کو مار ها Salatares

یا « کوم ها » Chomares

Tamaruses « ۳ » تاماروز ها Akinakes

اقوام دسته شرقی « ۱ » زریسب ها و کمانی که بدور این شهر

باستانی یعنی در « شاه جوی فعلی » نزدیک بلخ اقامت داشتند

« ۲ » تخارها « ۳ » مارو که ها Marukées که بطریف جنوب تخار

افتاده بودند « ۴ » خوردها « ۵ » وارن ها Ouarnes

اوادرها Avadres « ۶ » سبادی ها « ۷ » او ر فسیت ها

اما ری ها Amareis . بطلیموس مانند Oreſsites

ساپر ولابات آربانا فهرست شهر های باختر را مفصل

داده و بیان اسمای آنرا متد کر میشوند « ۸ »

* * *

در مجاورت اکوس :

Kharakharta خره خرگش

Zari(a)spa زری اسپه

Khoana خوانا

Sourougana سورو کانا

« صفحه ۲۶۹ هند قدیم بطلیموس : « ۹ » کرندل :

-۹۳-

Partou

پر تو

در مجاورت سائر رودخانه‌ها :

Alikhhorda	الی خوردا
Khomaja	خومارا
Kouriandra	کوریاندرا
Kauaris	کواریس
Astakana	اسنا کنه
Tosmouanassa	توسمو آناسا
Bactra	با کترا
Estobara	استوبارا
Menapia	منا پیما
Eukratidia	ایوکر ایتمیدیا
Marakanda	مارا کندا
Marakodra	مارا کودرا

پکتها. یکی از کهن نوین قبایل و بی‌دی کنله آ و یائی باختر

است که حین مهاجرت دو حصه شده، حصه‌ئی در بخشی

- ۹۴ -

ماند و شاخه‌ئی با قابل دیگری که در جنگ «دهملک»
ذکر شده‌اند به جنوب هندو کش فرود آمده و در دامنه
های «سبین غر» جای گرفته‌اند و این شاخه جنوبی را از قطعه
نظر هر دو طالعه می‌کنیم. هر دو طرف از قوم «پکتی»
یا «پکتیس» یا «پکتوس» و از خاک مسکونه آنها
«پکتیکا» یا «پکتیا» که در ریشه این نامها کلمه
بحد یا بحدی محفوظ مانده ذکر کرده^(۱) و رسم الخط
بونانی این نام‌ها واضح نشان میدهد که مورخ مذکور
از قومی بنام «پست» و از قطعه خاک مسکونه آنها به
اسم «پستیجا» باد مینماید. استرابو و پلینی از ایشان
فام نمی‌برند زیرا آنها بیشتر نام‌های عمومی را استعمال
کرده‌اند که هر کدام آن بیش از چندین قوم را در بر می‌گرفت.
بطلیموس از آنها ضمنی اسم می‌برد زیرا در تعریف
ارا کوزی می‌گوید که «ارا کوزی» را از «بارو یا هیزاد»
يعنی از خطة که بجنوب آن باید «پکتین» یعنی خاک

(۱) این تلفظ نام‌های متذکره او از روی صورت تعریف بر
آنها در رسم الخط رومی است.

«پکتی ها» را جستجو کرد. کو هی موسوم به «بر سو نس»
Persuetes جدا میکند.

hero دوت در باب لباس و اسلحه آنها می نویسد:
 «پکتی ها» Paetyces لباسی داشتند از پوست و نیز
 و کمان آنها اشکل و امونه محلی خودشان بود. رئیس ایشان
 را «ارقیمت Artynte» پسر ما بته‌هتر Ithamatre مینه میدند.
 درین هیچ شبهه نیست که «پیشت های» هر دو ت
 عبارت از کنله «پیپتوون» امروزی و «پیپتیخا»
 او عبارت از «پیپتیخواه» سه چهار میل سال قبل و
 «پیپتو نخواه» است که تا امروز از بین نرفته است.
 حالا که شکل باستانی این کلمه را یافته‌یم مفهم
 جغرافیائی قدیم آنرا در چو کات آربانا ذکر میکنیم.
 «پکتیکا» متذکر کرده هر دو ت از نقطه نظر جغرافیائی
 عیناً قطعه بپیتو نخواه امروزی را در بر میگیرد و شامل اراضی
 است که شاخه‌های کوه سلیمان و سفید کوه در ان منبسط میباشد
 و از آب‌های جاری آنها سیراب میشود. بیلو حدود شمالی

- ۹۶ -

این قطعه را نقاط مرتفعه سوات و بیجکوره و سواحل
جنوبی رودخانه لوگر کابل تعین میکند حد جنوبی آنرا
کا کر علاوه پشین و شال و دره بوری میداند که به انداوس
منتهی میشود. حد شرقی آن جربان انداوس و فاصله غربی
آن نقاط منتها لیه غربی کوه سلیمان بود و سمت جنوبی
امروزه با علاوه روه یک قسمت زیاد خاک هذکور را
دربر هیکیرد.

ناگفته نمایند که شق دیگر «یکتہا» با «یختونها» در بخدی
و تخارستان هانده که بعد ها بوی غرب و هیر کانی
با پادشاه شان «ارسان» منتقل گردیده و ایالت
ودولت بارت را تشکیل نموده اند. این امپراطوری فارس
را تسخیر نموده در مرود فرون هتمادی در فارس و بین النهرین
جهانداری و جهانگیری کرده اند و چندین بار قوای رومی را
شکست دادند.

قرار نه کاره رو دوت چهار قوم «دریکتیکا» بهلوی هم
زندگانی داشتند یکی گنداری Candarii دوم ایاریتی
سوم سما گیدی Aparytae چهارم دادیکی Dadicae
یا تاجیکی اویی عبارت از اهالی گنده هارادو هی
«فریدی ها» سومی به بعض تعبیر ها قبیله «خنک» و چهارمی

عبارت از قبیله «دادی» همیا شد که در میان «کاکرهای»
 زندگانی داشتند و محل بود و باش آنها بجنوب حواشی خاک
 قدیم مسکونه ستاگیدی ها بود. ۱۰ «بطلیموس ما حب
 جغرافیای کلاسیک قدیم شرق که ازو لایات شهرها و قبایل
 آریانا مفصل صحبت میکند در تقسیمات جغرافیای خود از
 «پکنیکا - پشتیخا» اسم نمیرد ملکه آنرا داخل
 ولايت ارا کوزی آورده است و این ولايت آریانا شامل
 علاقه امر و زی غزنی و سلسله کوه سلیمان نا اندوس بود.
 شاید يك گوشه شرقی آن جزء ولايت یارو یا میزاد هم
 آمده باشد زیرا خاک قطعه اخیراً ذکر از هزاره جات
 و کابل نا سوا محل اندوس انساط داشت و نورستان
 و دادستان راهم در بر میگرفت. ۲۱ با تفصیل فوق واضح
 معلوم میشود که پکنیکا = پشتیخا، حصة از جنوب شرقی
 آریانا بوده و در تقسیمات جغرافیائی کلاسیک داخل
 خاک ارا کوزی بود. در تقسیمات اداری قبایل چهار گانه
 آنرا يك نفر نایب الحکومه اداره میکرد و در سوقیات
 عسکری قوه اندان های علیحده داشتند و جای مسرت است که

۱۰: صفحه ۵۸ بزادهای افغانستان تالیف یلو

۲۱: مبحث ولایات این کتاب ملاحظه شود.

- ۹۸ -

علاقه سمت جنوبي بيك نائب الحكومگي تبدیل گردیده است.

گنداري ها: گنداري ها همترین قومی اند که در

قدیمترین زمانه ها در شرق آریانا بود و باش داشتند.

«گندهارا» در سرود زیگویید که شده و تمام منابع

قدیم سانسکریت اسم سند و گندارا Sindhu Gandhara

را به اراضی میدهند که بین اندوس و معاونین آن افتاده

است، گندهارا به معنی جامع خود تمام دره کابل را

اندوس «سند» در بر میگیرد.

در «سرود زیگویید» بک دفعه اسم گندهارا بصورت

بک جمله معتبر ضه آمد مزیر از بی از شهر خود صحبت گرده

میگوید: «من برای او ما نند بز گندهار ام بیام». از روی

حوادث تاریخی چنین معلوم می شود که بن قوم همیشه

و کاملاً در حصة اصلی خود مسکون نماده ملکه در

قدیمترین زمانه چیزی از ایشان به دیگر نقاط هم هاند

سافر شعب با کت نقل مکان نموده اند. از آن جمله به نقاط

ماورای شمال هندو کش حتی ماورای آمودر سفید بان در

حوزه ارغنداب و بعض نقاط خراسان. میگویند آنها بکه

به سعدیان منتشر شده اند به نام « کنداری » Candari معروف شدند. این نام عیناً در سواحل ارغمداب هم معمول است. چون رادی ارغمداب قرار یکه دیدم از سرود و بدی گرفته تازه مان نشیدن مقدس اسلام و ورود اعراب از خود فام های مشخص و معین داشته و واضح معلوم میشود که « کنداری » نام تو و جدید است که پشتون با (ک) که در اول کلمه استعمال میکند صورت تلفظ صحیح آنرا ارائه مینماید. طبیعی غیر ازین مهاجرت جنبش های دیگری هم بوقوع بیوسته و شابد بیمانه آن وسیع تر بوده باشد از انجمله یکی جنبش عصر کوشانی است. این قوم و قبیله از تخارستان و باختر فرود آمدند آهسته در جنوب هندو کش مستقر شدند و بیشتر جای کنداری هارا اشغال کردند تا اینکه در قرن ۵ و ۶ مسیحی حصه ای از کنده هاری ها بطرف عرب رحت بر بستند و کاسه آب « فو » را که بکی از یاد گارهای مهم بود بزم بود با خود از اندوس علیا به وادی ارغمداب برداشتند. ازین جا وجه تسمیه نام « قند هار » وجوده روشن میشود.

- ۱۰۰ -

ستا گیدی ها : یکی از کهن ترین اقوام کشورها است

که «هر دوت» و بطلیموس هر دوازان نام میرند و حتی
تزویل اسلامی ها و بابلی ها شهرت داشتند زیرا نزد آنها
به اسمای «ستا کوی» Saatdakouis «وستا گوسو»

باد شده اند^۱ . هر دوت آنها را

با گنداری ها مر بو ط و جزء یک ولايت شمار نموده

ستا گیدی ها بالاهالی ارا کوزی هم تماس داشتند. قرار

نظریه «اندره بر تلو»^۲ ایشان در کوه های یارو یا نیز

و حوزه علیای هلمند و نقطه ک حالا غزنی در آن آباد

است بود و باش داشتند. «راولسن» چند اظهار میدارد

که قرار احتمال ایشان در منطقه مرتفعه ظ رهایش

داشتند که از بکطرف از کایل تاهرات و از جانب دیگر

از سریل ناسواحل هلمند ابساط داشت. در اسم آنها

دو کلمه هی بینند «ستا» به معنی «صد» و «گیدی» به معنی

^۱ صفحه ۶۳ کتاب هند قدیم مر کزی و جنوب شرقی

به اساس نظریه بطلیموس تایلیف «اندره بر تلو».

^۲ «اندره بر تلو» یکی از بزرگترین مدققین فرانسه است

و بر جغرافیه بطلیموس تصریح و جواشی میتواند مدعی بنام هند قدیم

مر کزی و جنوب شرقی به اساس نظریه بطلیموس تصریح برند.^۳

- ۱۰۱ -

«ماده گاو» که ترجمه مرکب آن «مانکین صدماده گاو» میشود ۱۰ از روی ترجمه نام معلوم میشود که مردمان هالدار بودند و قرار یکه «بر تلو» و «راولن» حدود مسکن آنها را معین کردند معلوم میشود به که ستانات مرکزی آربانا رهایشگاه آنها بود. از روی لباس شباهت زیبادی به گنداری‌ها داشتند. حصة بالای بدن و ران‌های خود را اکثر آبرهنه میگذاشتند. شمشیر کوتاه و راست استعمال میکردند و بنده آنرا از شانه چپ خویش میگذرانیدند.

اپاریتی‌ها: اپاریتی‌ها قومی است که معمولاً در یکی از دامنه‌های جنوب هندو کش می‌زیست. بعضی‌ها ایشارا با اپاریتی‌ها Paryetae بطلیموس مقایسه کردند. نام آنها «کهستانی» معنی دارد زیرا در «رقن» و سانکریت کوه به صورت (پوربو Pourbo) و (پاره بو Paruh) هم آمده. یافتن این قبیله در میان باشندگان آریانا چیز مشکلی

۱۰ از احوال بعید است که «گدی» یکنون گوشنده بی دبه هم وده باشد چنانچه گوشنده‌ای هزارگی را هنوز هم گوشنده «گدی» گویند (مولانا یعقوب حسن خان).

- ۱۰۴ -

نیست و عبارت از « ایریدی » (افریدی) موجوده می باشد
که با همان نام در مسکن قدیم خویش در کهستانات چند ب
گندها را بود و باش دارند زیرا هر دوست ایشان را
با گنداریها و ستا گیدیها ملحق نوشته است .

دادیک‌ها: (ناجیک‌ها) هر دوست ایشان را یکی از

شعب یکنی‌ها « بختون‌ها » میدانند و متصل با « گنداری‌ها »
ذکر نموده و با اهالی صفحات شرقی آریانام مخصوصاً گنداری‌ها
بیوستکی داشتند . از « دادیک‌ها » به عنوان دادیک کسی
نام نبرده ولی استرا او از قومی به اسم « دردی » Derdae
، بطليموس به نام « دارادری » Darradrae یا « داراندی »
ندگارداده اند و احتمال زیاد همروزه هم مقصد از یک قوم باشد

بطليموس حاکمکونه « دارادری‌ها » را در شمال
غرب « درانجیانا » بین آرباب « لایت هرات » وارا کوزیا
« ولاستقدهار » قرار میدهد و میگوید در حصة که
بطرف « آریا » افتاده « داراندی » Darandai « و در حصة که
بطرف ارا کوزی واقع شده « بکتریا و اوایل Bactrioi » بود و باش
دارند و حاکم بین آنها بنام « تاتا کنه » Tatakēnē موسوم

است.^{۱۹}

«روالین» در ضمیمه کتاب ۷، حصة اول جلد چهارم
تاریخ هرودوت خود شرح داده میگوید: احتمال دارد که
در عصر جغرافیه نگار مصری به این منطقه مهاجرت
نموده باشند ولی خاک اصلی آنها بیشتر بطرف شرق در
حدود غزنی و اطراف رودخانه آن بود و یا سکدام حصة
دیگر دامنه های پارو یا هیز و سیمسکن داشتند
و با گندها ریها مجاور و در تماس بودند.

این «دادیک‌ها» که مؤلفین یونانی و لاتین از آنها
باد کرده‌اند از قبایل قدیم واز شاخه‌های آریائی
این کشور اند که امروز به نام «تاچیک» یعنی به همان نام
باستانی خود در نقاط مختلف آریانا زندگانی میکنند
و از قدیمترین زمانه‌ها تا امروز باستان قبایل مسکونه
آریانا یکمал هستند و هم آهنگی زیست کرده‌اند.
اندره بر تلو میگوید که اسلحه دادیک‌ها شبیه به
پاخته‌ها بود^{۲۰} «دادیک‌ها یا تاچیک‌ها عبارت از همین

^{۱۹} صفحه ۲۱۲ هندوپیغم بطليموس «مکدونالد کر دل».

^{۲۰} صفحه ۶۳ اسایی قدیم مرکزی و جنوب شرقی به اساس
نظریه بطليموس «اندره بر تلو»

- ۱۰۴ -

هر دهانی هستند که در زبان «زند» آربیانا که بیشتر مرکز
نقل آن صفحات جنوب کشور بود بنام «دا گیو» Daqyou
یاد شده‌اند یعنی کسانی که بیشتر به زمین و کشت و زراعت
علاقه داشتند. ملاحظه می‌نمایید که کلمه «دهقان»
از همان کلمه «دا گیو» بمعانی آمده است و دهقان
در قرون اول اسلامی بلند قریب عنوان تجارت و فضیلت
بشمار میرفت و صفحات تاریخ و ادبیات مملکت گواه آنست.
ناهیه یاداوه: یکی از اقوام معروفی که در صفحات
شمال آربیانا چه در باخته و چه در تخارستان و چه در هار جیان
از آنها در موارد مختلف صحبت شده است «ناهیه» یاداوه
یا «داهی» است بعلیموس ایشان را «داهه» Daes جواند
و هور خین و منابع چینی ۱ به اسم «ناهیه» نام برده‌اند.
قرار یکه از ها خذ چینی معلوم می‌شود. ناهیه‌ها بیش از ظهور
کوشانی‌ها در صفحات جنوب اکوس مقیم و مردهان

۱) مورخ چین مثل Seu ma-tsien و منابع چین مثل: (شی-کی)
و (تسن‌هان‌شو)، به فصل ۹۶ «کتبهای خروشی» تالیف داکتیر کنو
مراجعه شود.

- ۱۰۵ -

خیلی مدنی و تجارت بینه بودند و عدد شان یک میلیون
بالغ هیشد. شهرهای آبادانی داشتند که هر کدام آن از
طرف رئیسی اداره هیشدو مرکز آن‌ها «لانشی» شهری
بود که موقعیت آنرا در بدخشان قرار میدهند^۱.

در بیک‌ها در بیک‌ها در کب‌ها *Derbikkes*

قوهی بودند که در حواشی شمال غربی آریانا در حوزه سفلی
مار جیان زندگانی داشتند و با «مساجت‌ها» که در مواردی
شمال آمومکون بودند تماش و همایشکی داشتند^۲.
در بیک‌ها مردمان خیلی رشید و دلاور بودند و به بعضی
روایات سیر و سه‌خاوه‌نشی در طی تجاوزاتی که بخاک آریانا
نمود ازدست آنها کشته شد.

لمبتی Lambatai : بیکی از قبایل باستانی کشورها که در

حوزه‌های رودخانه البشک و الینگار معنی در لفمان
زندگانی داشتند «لمبتی‌ها» بودند. «لمبتی» ها اصلاً
جزء قبایل آریانی و یدی بوده و در همان زمانه‌های باستان

۱ «صفحه ۳ رساله امیر اطوروی کوشان نگارش احمد علی کهرزاد».

۲ «صفحه ۱۷۹ آسیای قدم مرکزی و جنوب شرقی به اساس
نظریات بطيبيوس تاليف «اندره بر تلو».

- ۸ -

که میها جرت قبایل آربائی بطرف شرق شروع شده بود
چیزی در وادی های دور و دخانه فوقالذکر جای گرفته

و چیزی بیشتر بطرف شرق رفته و در خالک های ماوراء اندوس

بر اکنده شدند. ازین زود مجموعه از مردم (مهارا بانه) بنام

«لامبا کا» Lampaka ذکر شده اند. بظیلوس ایشان را

به اسم «امبئی» باد کرده و هنوز هم قربه در لعمان بنام

«لمتی» موجود است. کنکرهم انگلیسی «لمتی»

میذکرۀ بظیلوس را «لبیکی» فصحیح کرده است.

? هیوان-سنگ زایر چینی در تیمه اول قرن هفت

میسیحی لعمان را بنام «لان بو» خوانده و میگویند که نلفظ

اصلی نام این گوشه آربانا «لامبا» یا «لومبا» بود و این

کلمه در «لمتی» بظیلوس هم دیده میشود و با اکثر

احتمالات میتوان گفت که این اسم متنزه اداهالی (لومبا)

را در بر میگرفت.

اسم موجوده «لمان» از همان نام های باستانی «لان بو»

«لامبا کا»، «لامبا» بیان آمده است.

-۱۰۷-

دارد ها : دارد ها از اقوام خیلی قدیم کشورها

بوده و در حاشیه شمال شرقی آریانا مسکن داشتند و هنوز هم

در علاوه های دشوار گذار نورستان و چترال و داردستان

زندگانی دارند . یعنی از ایشان بنام « داردی »

صحبت کرده وغیر از « دادیک » هائی میباشند که احفاد

آنها امروز بنام « تاجیک » موسوم اند .

ناگفته نماند که در سرود « ریگوید » در میان قبایلی

که در جنگ « ده ملک » شرکت داشتند از قومی موسوم به

« الیناها » هم تذکار رفته که مدققین معمولاً آنها را عبارت

از نورستانی های موجود میدانند .

واله دو بیون اظهار میدارد که از روی بعض علام

چنین معلوم میشود که « دارد ها » یا « داراداها »

از زمان های خیلی قدیم از جای خود شور اخوردند . زبان

آنها خیلی قدیم است و بعض کلماتی در آن بافت میشود

که شکل ویدی را محافظه کرده است . زبان ایشان را

« گریسن » زبان « پیسا کا » تا میده و علت آن این

است که شباهت زیاد بیکی از پراکریت هائی دارد که در

- ۱۰۸ -

کتب صرف و نحو هندی بنام « پیسا کا » خوانده شده
ولی بصورت عام تر زبان آنها نزد علماء بربان « دار دیک »
شهرت پیشتری یافته . ۱

« ته‌امنی‌ها » Thamani : « تیمنی‌های امروزه »، هرودت در

دو هزار دازین قوم اسم‌هی بر دیگر دفعه ایشان را بین زر نجی‌ها و
یوتی‌ها Utians قرار میدهد و دفعه دیگر موقع ذکر رودخانه
« اسز Aces » ته‌امنی‌هارا باز رنجی‌ها، یاری‌ها، هیر کانی‌ها
خوارزمی‌ها یا سکجا نام می‌برد . از مولفین قدیم « استفن »
که او هم در حقیقت گفته های هر و دوت را تکر از میکند
از آنها یاد آوری می‌عنداشد . این اسم با مختصر تحریفی
بصورت « تیمنی » ثالحال موجود است و ایشان تقریباً
در همان منطقه که هرودت معین نموده یعنی در جنوب
غربی غور فعلی بود و باش دارند و تقریباً در حدود ۲۰ هزار
خاکواده می‌باشند .

تیمنی‌ها به دوشاخه بزرگ تقسیم می‌شوند که یکی را

۱: صفحه ۶۳ هند و اروپائی و هندوار آنی . هندتا ۳۰۰ سال ق م
تألیف « والدویوسن » .

- ۱۰۹ -

امروز «قبچاق» و دیگری را «در زائی» گویند
 واژشاخه دومی هرودوت بنام «درو-سی‌ئی»^{Derusiai}
 یاد کرده شهر معروف آنها «تیواره» Tybara نام داشت
 که حالا «تیواره» خوانده میشود و شمال آن در محلی
 موسوم به «تنگی آزو» که نقریباً ده کیلومتر از «شهرک»
 فاصله دارد درین تازگی‌ها کتبیه‌ئی در سخره کوه کشف
 شده که در شعبهٔ تاریخ تحت مطالعهٔ و تحقیق است «۱»

نشیون های آریانا

در میان اکوس و اندوس و او قیانوس و خط غربی
 که بین کرمان و فارس اسواحل خزر را از گوشهٔ جنوب شرقی
 به خلیج فارس وصل میکند سرزمین مستعد آریانا منبسط

۱) در (India's Gate) صفحه ۲۲۲ مؤلف کتاب «هولدیج» ذکر میکند که در «تیواره» قریب قریب «یامان» خرابه‌های خبلی قدیمی است و ازان ظروف گلی بیداشده که در جدا ران نوشته‌ها دیده میشد.

- ۱۱۰ -

است که مورخین و جفرافیه تکاران کلاسیک یونان و لاتین
قرار یکه اشاره شد از قرن ۲ قم به بعد حدود جفرافیائی
سرحدات، اقوام و قبایل و شهر های آبادان هر دلایت
آنرا با جزئیات ثبت کرده اند.

هر چه در دوره های تاریخ و قبل التاریخ عقب نزد برویم
می بینیم که وضعیت ساختمان طبیعی این قطعه خاک برای
هر دوره زندگانی بشر مساعد بوده و در يك دوره ای که
مدققین بعلت کثافت باران ها و فراوانی آب آنرا دوره
بارانی گویند وزندگانی جز در نقاط مرتفعه کهستانی امکان
نداشت که پایه های آریانا بهترین رهایشگاه بشعار میرفت
وزندگانی در منقاره های قبل التاریخ کمال عمومیت داشت.
بان که باران ها کمتر و آب هائی که در جلگه ها متعم کر
شده بود رو به خشکی نهاد وزندگانی در دره ها و بعد از آن
در جلگه ها امکان یابرد و حیات زراعتی در سواحل
و دلتای رودخانه های بزرگ رو نقیدا کرد، باز کشور ما
و اجد بهترین شرایط زندگانی بود و سواحل رودخانه های
بزرگ اکسوس، اندوس، اتی ماندروس، کوبها، مارگوس
هراویتی، آریوس، مخصوصاً سه رودخانه اول الذکر

- ۱۱۱ -

برای زندگانی آنوقت خیلی هامساعد افتاده بودواز قدیم
تیرین نقاط مسکونه شرق بشمار میرفت.

قرار تحقیقاتی که کم و بیش تا حال در حوزه
اندوس و دلتای هبرمند و ها مون سیستان و حوزه
سفلی مرغاب و جد ور زیبا « بلو چستان » عملی شده
در ۵ هزار سال قم مدینت بزرگی درین قطعه وجود
داشت که با مدینت قبل از سوهری علاقه بین النهرين
شباهت زیاد بهم میرسانید و باعمومیت شواهد آن در تمام
آسیای قریب آنرا بنام مدینت کلکولی تیک یاد میکنند
قرار یکه سرود های وید و متن اوستا شهادت میدهد
شاهنشاهان بزرگ و مدیری که بار اول اساس حکمرانی
آربانی را درین قطعه گذاشتند هر کدام در آبادی
و سرسبزی کثور و غرس درختان و انساط زراعت و بنای
قریه ها و شهر های مستحکم صرف مساعی زیاد نمودند
و سرزهین آریا نشین دو طرفه کوه « یوبانی ری سنا » به
اندازه ای آباد و خرم و شاداب شد که هرگان آنرا افردوس
میخوانند.

در دوره های تاریخی هر قدر که بلندتر بروند خاطره های

- ۱۱۲ -

آبادی و عمر ان درین خاک مساعد مشاهده هیشود.

بیش ازینکه اسکندر داریوش و سیروس ظهور کنند شهرهای

آبادانی مثل: ارداکانا، ارباسپ، بروفتازیا، ار اکوتس

فراء، زرانکا، کسپاتیر، کاپیسی، کارتانا، آربیا کا

وغیره در حوزه های رود خانه های خروشان آربیانا

وجود داشت. بیش ازینکه نینوا و بابل سحرانگیز ترین

شهرهای آشوری و بابیلون درین شهرین بمعان آید

«بکتر» مستحکم ترین حصار دنیا آنوقت بود. بناء علیه

میتوان گفت که آربیانا کشور مردان جلیل آباد ترین

قطعه دنیا قدیم بوده و مدینت های چندین هزار ساله

درین دیوارهای حصار و کنگره های بلند شهرهای

با حشمت و ناز آن کهنه شده رفته و تعداد بینجهر از شهر

که در عصر نسبتاً اخیر دوره حکمرانی ایو کراتیدس یکی

از شاهان یونان و باختری تذکار میدهند خود بخود

وانمود میکند که شهرها و قصبات و نقاط آبادانی درین

ملکت ناکدام اندازه زیاد بود چون موضوع تحقیق

- ۱۱۳ -

شهرهای قدیم آریانا خودش بذات خود یک موضوع مهم و بزرگ و علیحده است و شاید برای تحقیق هر شهری به رساله‌های علیحده محتاج شویم درین اثر از تفصیل هزینه در عمومیات صرف نظر نموده محض به حیث یاد آوری بصورت نمونه از هر ولایت مملکت یکی دو نمونه بر جسته را مختصرآذکر میکنیم :

بلغ : تاریخ مملکت کهن‌ها دوره سراغ ندارد که

*بلغ به کسی از نام‌های خود در آن یاد نشده باشد.
هر چه به دوره‌های باستانی عقب تر نگاه شود قدیم
ترین‌ها خذ قدیم ترین روایت قدیم ترین افسانه

از بلغ، از شکوه بلغ، از عظمت بلغ، از زیبائی بلغ،
از شهرت بلغ، از آبادی بلغ، از مرکزیت بلغ، از
سرسبزی بلغ، از معرفت اولادان بلغ، از دانش
مودان بلغ، از قریحه شعرای بلغ، از نوع زعمای بلغ
و بالاتر از همه از بسط نفوذ و حکمرانی پادشا هان
بلغ حکایت میکند.

- ۱۱۴ -

بلخ شهری است قدیم ، قدیم ترین شهر آریانا ، و شاید
قدیم ترین شهر مشرق و قدیم ترین شهر دنیا باشد. در زمانیکه
«بینوا» و «بابل» هنوز در صفحه هستی نیامده بود «بکترا»
مستحکم ترین ، مقتدر ترین ، باعظمت ترین شهر دنیای معلوم
و مدنی آنوقت بود و بیجا نیست که اعراب آنرا «ام البلااد»
یاد کرده اند . بلخ شهری است قدیم و قدامت آن به اندازه
در اذهان علمای فرنگ تاثیر افکنده که آنرا قرار
اصطلاحات خود «هم عمر دنیا » میخواستند . بلخ

مرکز باخترا با مفهوم و معنی جامعی که دارد از چوکات
یک شهر ، یک کشور ، یک مملکت گذشته و در دوره
های مختلف تاریخ حیثیت کانون نژاد ، کانون زبان ،
کانون آئین ، کانون ادبیات ، کانون تقافت ، کانون
نهضت ، کانون علم ، کانون اداره ، کانون حکمرانی
و آمریت داشته واسعه تابان آن از فراز کوه های بلند
آریانا به ماوراء افق تاییده است .

- ۱۱۵ -

بلغ در اولین مظاہر ادبیات ملی هادر «عتر وید» که بیکی
از کتب چهارگانه سرود ویدی است به اسم «بلهیکا»
یاد شده و در «مها باراته» که دامنه ادبیات ویدی بشمار
میرود قبایل مختلف آربائی که از «بلهیکا» به هادرای «سندهو»
انتشار یافته اند بیک بیک اسم برده شده است.

«بخدیم سر بر ام ارد و و در فشام» جمله ایست بر جسته
که اوستا در مدح این شهر باعظامت سروده و آنرا
«بخدی زیبادارای بیرق های بلند» خوانده و از آن
 واضح معلوم میشود که بخدی بر علاوه اینکه شهر زیبا
و قشنگ بود مر کز سلطنت او لین شاهان آربائی
بشمار میرفت، زیرا بیرق های بلند تنها امتیازی است
که اوستا در هیان شازاده قطعه زمین خوب با اراضی
آربائی نشین که در حقیقت ولایات قلمرو شاهان آربائی
با ختر را تشکیل میدهد به «بخدی» داده واژین معلوم
میشود که بخدی مر کز اداری اراضی اوتستانی و یا یاخت
شاهان آربائی بوده که اوستا به اسمی آنها رنگین
است. بیرق های بلند بخدی همان بیرق های او لین

- ۱۱۶ -

باد شاهان آریانی خاندان پیشدادی و کوانی و اسپه
است که فراز ارگ شهر در اهتزاز بود. کلمه بیرق
در زبان اوستائی باختم «درفش» بودو «درفش کاویانی»
که تا امروز در ادبیات و روایات تاریخی شهرت دارد
همان بیرق های شاهی دو دمان «کاوی» یا «کاویانی»
بخدی است که همیشه در دوره های تاریخ، سپاه
مصطفیر آریانا آنرا با خود داشته و علامه فارغة
عظمت بخدی و سلاله های شاهی آن بشمار میرفت.

اسم «باختمی» یا «باختمیش» که بیشتر در فارسی قدیم
دیده میشود از کلمه «بخدی» اوستائی یا از روی یک
کلمه دیگر محلی که «اپاکتر A-paetra» میباشد و «شمالي»
معنی دارد بمعان آمده است. باکتر، باکتر، بکتر،
باکتریان که یونانی ها به مفهوم شهر، ولایت و حتی

- ۱۱۷ -

ملکت استعمال نموده اند بیشتر از کلمه باختربیش گرفته
شده ولی به کلمه «اپا کترا» زیاده تر شباخت بهم میرساند.

بخالی، بخل، باخل، بهل که در فارسی متواسط دیده
میشود قرار اصول فق اللغت مستقیماً از کلمه «بخدی»

تحریف شده. «بلغ» آخرین شکل نام این شهر باستانی است
که ادبیات و تاریخ عصرهای اسلامی ازان صحبت می‌کنند.

ادرا پسالسا Adrapsalas: «ادراپسا» شهری بود در ریای دائمه
های شمالی هندو کوه که عموماً راه خاوا ک و کوشان

بدان منتهی میشد و امروز بنام «اندراب» یاد میشود.

این شهر را «درایاسکا» هم خوانده اند و «شورتز» المانی
کسی است که موقعیت آنرا در اندراب تعین نموده است.

بعضی ها شهر «فراتس Phratos» متذکره بطیموس راه
در همین محل اندراب فعلی تعین کرده اند. اندراب از

زمانه های قدیم دارای اهمیت سوق الجیشی خیلی مهمی
بوده و روی راه طبیعی واقع بود که بطریق قندوز و بلخ
و خلم رهسیار میشد

-۱۱۸-

کابل: کابل که بین حصار کهستانی آسمانی و شیر دروازه
و تپه های شیربر و هر نجان افتاده و دور ادوراین حصار، کوه
های بلند بقمان و قوروغ و شاخ بر نتی حلقة سنگی دیگری
تشکیل داده است شهری است قدیم که قدامت آن در مرور
زمانه های گذشته خیلی ها عقب رفته است.

چون رود خانه کابل به نام «کوبها» چندین هر تبه
در سر ود های ریگ و بید ذکر شده و سر ود های مذکور را
بطور متوسط بین ۱۹۰۰ و ۱۴۰۰ ق م قرار میدهند
میتوان گفت که اقا لار ۳۵۰۰ سال است که این اسم داخل
ادبیات آریائی شده. معنی کلمه کوبها هم تا يك اندازه
علوم است زیرا «کو» در اکثر زبان ها «آب» معنی
دارد و نه تنها در سر کلمه «کوبها» آمده بلکه بعضی رود
خانه های دیگر جنوب هندوکش مثل «کونر=کفر»
«کورم=کرم»، «کوعل» هم به این کلمه شروع میشود.
همین قسم در نگارشات هورخین کلاسیک یونان و لاتین
هم کلمه «کو» بصورت عمومی در سر نام های رودخانه های

-۱۱۹-

مذکور دیده هیشود مثل «کوئس Khoes»، «کوفس Kophes»

«کواسپس Khoaspes» که عبارت از رود بین جشیر و کابل

و کنر میباشد. رودخانه و شهر کابل در نام نامهای مختلف

تاریخی خود کو بها، کارورا، کابورا، کوفن، کابل، کابل

اصل کلمه «کو» را گاهی بصورت درست و گاهی هم

باجزئی تحریف که بیشتر زاده لهجه و صوت است محافظه

نموده. عمولاً نام کابل امروزی را مرکب از دو کلمه

«آب» و «گل» میدانند که قسمت اول آن به تجزیه

تاریخی نامهای قدیم موافق است برایع به قسمت دوم کلمه

«کو بها» یعنی «بها» معلومانی تا حال نزد نویسنده نیست.

در اوستادر جمله شانزه قلعه خاکزیبای آربائی، کابل

در مرحله هفتم بنام «ویسکرءتا» Vaekereta یاد شده.

بطلیموس در قسمت علیای رودخانه کابل شهری را به اسم

«باگردا» Bagarda ذکر کرده و بعضی مدفین به این عقیده

اند که شاید «باگردا» بطلیموس عب رت از همان

«ویسکرءتا» باشد که اسم موجوده «وردک» حلقة

- ۱۴۰ -

اتصال آنها را کامل میکند و قرار یکه کننگکهم انگلیس
میگوید «۱» احتمال زیاد دارد که «ویکرنا» اسمی
باشد که به ورود این قبیله آربائی در حوزه کابل
اشاره میکند.

بطلیموس یونانی مصری جغرافیه نگار معروف کلاسیک
درو لا یت بارو یا هیزادی در امتداد درودخانه کابل و معاونین
آن از شهر های کارورا Karoura ، کابورا Kaboura
اور تسبانا Argudala ، ارگودا Ortospana لوکارنا
ذکر کرده «۲» ، «کارورا» و «کابورا» هر دو اسم یک
شهر است که عبارت از «کابل» میباشد و چون «اور تسبانا»
را هم نام دیگر «کارورا» میداند معلوم میشود که شهر کابل
بنام اور تسبانا هم یاد نمیشود. «ارگودا» و «لوکارنا» عبارت
از «ارغندہ» و «لوگر» فعلی است که بطرف جنوب و غرب
شهر واقع است. «اور تسبانا» در نگارشات مولفین یونان و لاتین

۱» صفحه ۳۸ جغرافیای قدیم هند جلد اول تالیف کننگکهم.

۲» ۳۱۱ هند قدیم بطیلیموس تالیف مکدو ناله کرنل.

- ۱۲۱ -

نسبت به دونام دیگر بیشتر دیده شده .

بعضی مدققین به این فکر اند که شکل اصلی این نام

پور دستا نا Urdhasthana بوده و در سنسکریت

« حصار بلند » معنی داشت و تقریباً در مورد تمام قلعه های

مستحکم فراز کو ها استعمال میشد . اگر فرار نظر به

کطان کنکهم شکل خواندن اسم مذکور کمی عوض

شود ازان « پور تو سپانا » بدست می آید و هنوز هم در

بینتو « پور ته » بلند و بالا معنی میدهد .

پس احتمالی زیاد دارد که کابل در زمانی که اورتسبانا

خوانده میشد شکل « بالا حصار » یا شهر مستحکمی بخود

داشت و فراز یکی از پوزه های حصار اطراف خود آباد بود .

باشندگان ولايت پارو یاهیزادی را بظیم و مركب

از چهار دسته مردمانی میداند که یکی آن بولی تی ها

Bölitai هستند که بنام کابولی تی ها Kabolitai هم یاد

شده اند و عبارت از اهالی شهر « کار و را » یا کابل

می باشد .

-۱۲۲-

کاپیسی : به فاصله تقریباً ۶۰ کیلومتری شمال کابل

و ۱۵ کیلومتری شرق چاریکار در محل تقاطع رودخانه های غوربند و ینجشیر در سواحل راست رودخانه بک سلسله خرابه های بزرگ افتاده که امروز بنام بکرام یاد میشود و مو قیعت یکی از شهر های باستانی کشور هارا نمایند گی میکند. این شهر را مور خین چینی « کی پیش » یا « کی بن » چهرا فیه نگاران یونانی و لاتین بنام « کاپیسی » یاد نمودند. اند بعض از مدفینین شهر « نیکایا » را که « آرین » اسم می برد در بکرام قرار میدهند.

« کاپیسی » مرکز قلمرو سلطنت « کاپیسا » یکی از شهر های خیلی مهم و قدیم جنوب هندوکش است. یادی نی در قرون ۴ قم حاصل خیزی زمین کاپیسا و کثیرت میوه جات ازرا یاد کرده و مخصوصاً تاکستان های قشنگ واژت انگور ازرا نعرف میکند و چون قاربین دو هزار و پنجصد ساله این باغ زیبا از صفت انگور بر است. میتوان برگ تاک یاخو شه انگو را علامه فارقان قرار داد چنانچه عین همین علامت روی ظروف اینجا کشف شده.

کاپیسی پیش از قرن ۴ قم هم وجود داشت و باشدگان آن در مقابل سیروس هخامنشی مقابله های

- ۱۲۳ -

سختی نشان دادند. خرابه‌های شهر کایسی قدیم و بگرام
فعالی رو به مر فته عبارت از دو حصن است: یکی برج عبدالله که
موسیو فوش آرا « شهر شاهی » و موسیو « گر شیمن »
کمپ عسکری یونانی میخواند و دیگر خرابه‌های بزرگی
که بطرف جنوب برج عبدالله افتاده و آرا موسیوها کن
شهر « جدید شاهی » یاد کرده است.

از کایسی قرن ۵ - ۶ ق م تا حال بصورت هادی
انزی بدست نیامده و قدیم ترین خرابه‌های موجوده
بنای دست یونانی‌ها را نشان میدهد. بعداز ۱۵۰ ق م
که دست شاهان یونان و باختصار از صحفات شمال کوتاه
شد بگرام حدتی هر کز جنو بی انها بشمار میرفت، بعد
از اوائل عهد مسیح تا هنوزه اول قرن سوم، بگرام مدت
نقریماً سه صد سال پایتخت بهاری دودمان بزرگ کوشان
بود. از روی تصاویر حفر یافته که از ۱۹۳۶
باينظرف هفت مرحله در اینجا بعمل آمده بهنوت قطعی
بیوسته است که بگرام یکی از مراکز خیلی مهم صنعتی،
مذهبی و تجارتی، جنوب هندو گش بشمار میرفت
و تاسال‌های قریب انتشار دین مقدس اسلام در دره کابل

- ۱۲۴ -

یکی از مختصم ترین بلاد آربانا محسوب میشود .
اوپیان : بطرف شمال غربی چاریکار فعلی باعمارت دیگر
بین چاریکار و بلطف در دامنه کوهیک سلسله غندی هائی
موجود است که بنام «اوپیان» یاد میشود . اوپیان تا
جاییکه مدارک در دست است در زمان های باستان هم
اسمیک منطقه وهم نام شهری بوده . «استغافوس» که از
اهل «بیزانس» بود از اوپیان اسم برده ولی اینجا را به
حیثیک منطقه یاد کرده زیرا میگوید «اسکندر یه قفقاز
شهری است در او پیانه» . هیوان سنگاز ایرانی به اینجه
خود اینجا را «هو - بی - نا» ذکر کرده و آن را شهر بزرگ
میخواند و میگوید که «منادر» یونانی شاه بزرگ کابل
و گندها را اینجا در آنجا تولد یافته است احتمال زیاد
میرود که حین ورود اسکندر در اوپیان آبادی بزرگی
ذبده و اگر بوده آنقدر اهمیت زیاد نداشته ولی پسان کتب
اهمیت نموده با شهر اسکندر یه قفقاز یکجا توسعه یافته و در
عصر یونانی های باخته و مخصوصاً شاهان یونانی جنوب
هندو کش و باز در عصر کوشان ترقی کرده است .

- ۱۲۵ -

«پروان» یا اسکندر یه ففقار : پروان من حیث معتبر
 و کوه در اوستا در بیشترای دهم یا « هوم یشت دوم » بصورت
 « پوران » ذکر شده و این دلیلی است روش بر قدمات و اهیت
 این نام چون موقعیت عسکری پروان خیلی مهم و کلید
 چندین دروازه بزرگ هندوکش بحساب میر و داسکندر در
 اینجا به تعمیر شهری پرداخت که به اسکندر یه ففقار معروف
 است و ففقار را ازین جهت استعمال نموده اند که هندوکش
 را یونانی ها ففقار هم میخوانند . در تمام قرن ۱۹ مدققین
 در اطراف تعیین موقعیت این شهر اظهار نظریه ها نموده
 بعضی آن را در بکرام برخی در اولیان و برخی در مدخل
 در غور بند قرار میدادند اخیراً درین نظریه شباهه نمایند
 که موقعیت شهر اسکندر یه در پروان بوده و در جبل السراج
 امر و زیبقدر کافی مسکوکات یونانی و کوشانی یافت میشود
 که این نظریه را خوب تائید کند .

ارتکانا Artakana یکی از شهر های باستانی حوزه اریوس

« هری رو د » که بیش از ظهور اسکندر مقدونی و یونانی ها
 در آسیا بحیث مرکزو شهر عمده این ولایت « آربانا »

- ۱۲۶ -

آباد بود شهر «ارتکانا» است وجود آبادانی چنین
 شهری بیش از قرن ۴ قم نشان میدهد که در حوزه های
 رودخانه های بزرگ آربانا شهر های معروف آبادی
 وجود داشت . بقیده «استراپو» و «آرین» شهر
 «ارتکانا» مرکز ولايت آريا بود . بظليموس
 این شهر با سنا نی را ساکمنی تحریف بنام
 «ارتی کودنا» Artikaudna یا کردمو به شمال غرب
 «اسکندریه اریان» یا «اسکندریه هرات» قرار
 داده است ^۱ و ازین معلوم میشود که موقعیت این شهر از
 مجاورت شهر اسکندریه که در اینجا اسکندر آباد نموده
 بود چندان دوری نداشت . ولن به این عقبه است
 که شهر های «ارتکانا» ، «اسکندریه» و «آریا»
 هر سه در هرات هستند و جمع شده اند ^۲
 بست : در سواحل چهار رودهای مند بالاتر از محل التصاق

هیرمند و ارغنداب خرابه های شهر باستانی بست و قوع

۱: صفحه ۳۰۹-۳۱۰ کتاب هند قدیم تالیف مکدونالد کرندل

۲: صفحه ۱۵۲ «آربانا اتیکوا» تالیف «ولن»

- ۱۴۷ -

دارد. این شهر یا افلا^۱ موقعيت آن در دوره های قبل از
اسلام هم شهرت داشت. «ایسیدور» اينجا را بنام «بيوت Biüt
» یا «بيوت Beste» باد کرده و بليني آنرا «بست»
«خوانده و موقعيت آنرا كنار رودخانه» ازی
مانقس Erymanthus «هير مند» فرار داده است. هياطله
بد خشان در اوائل قرن ۶ مسيحي نفوذ خود را بدانجا
ابساط دادند. وقتیکه دین مقدس اسلام از راه سیستان
بطرف وادي ارغنداب و غزنی و کابل هفت شر هیشد «بست»
با موقعيتی که داشت نظير يك دسته شهر های دیگرها که در
حوالی غربی مملكت واقع بود زود تر با قوای عرب
صادف شد.

درین وقت «بست» هر بوط به قلمرو سلطنت «رتیل های»
کا بلي بود که از هامون تا سند حکمرانی داشتند.
بست بین هرات و زرنج و قند هار موقعيت خيلی مساعد
داشت و خرابه های بزرگ شاهد عظمت و جلال آن است.
بعد از ينكه عبدالرحمن بن سوره آنرا اشغال کرد از
موقعيت مساعد شهر استفاده نموده و آنرا فرار گاه

-۱۲۸-

عسکری خود بر علیه دود مان و تبیل های کابلی و دیگر
روئی های ملی خراسان قرار داد . ۱۵

فراه : بیشتر دیدیم که اوستا « فراه رود » را به اسم
« فراداتا Fradatha » ذ کر کرده و سائر معاونین هیرمند
را هم یکه یکه نام گرفته است . ازین معلوم میشود که
این گوشه « آربانا » را اوستا خیلی خوب می شناخته
و کلمه « فرا » سابقه خیلی قدیمی دارد . یونانی ها این
رود خانه را « فرادوس » و یونانی بنام « او فرادوس » یاد
کرده . « ایسیدور » کنار رودخانه مذکور از شهری به
نم « فرال Phral » اسم می برد که غیر از فراه موجوده چیز
دیگر بوده نمی تواند . این مشتمله از ملاحظه نماند که
« فرا » نام شهر متذکره « ایسیدور » یا « فرا » که در اوستا
قسمت اول نام رودخانه را تشکیل داده و اصل ریشه
و شکل اسم خاص مذکور را تشکیل میدهد یکنون ع تلفظ
شده و ایزاد « ه » در آخر کلمه پسانه ای با عمل آمده است .

۱۱ « شرح واقعات عصر اسلامی این شهر و سائر شهرها از موضوع
این اثر خارج است و در اثر دیگری بنام خراسان باید گرفته شود .

-۱۲۹-

«فراداتا» نام اوستاني فراه رود که اسم شهر هم از جزء
 اول آن صورت گرفته است هر کب از دو حصه «فر»
 و «دادا» است که اولی فرو جلال و شکوه و دومی داد و عدل
 معنی دارد وبصورت اصطلاحی اشاره به آبادی و حاصل
 خیزی هائی میکند که در از آب رود خانه مذکور
 نصیب این علاقه میشد. بطليموس و «استفانوس» بیزانسی
 بازد کار اسم «پروفتازیا» که شهر دیگری در حوزه سفلی
 فراه رود است و محل آن در «پشاوران» تعین کردند
 معنی باستانی و قدیم «فراداتا» را ادا کرده اند. ۱

پروفتازیا Prophthasia : بطليموس این شهر را در
 جمله اعظم بلاد «در آنجیان» یعنی سیستان ما حساب
 میکند حتی آنرا مر کر این ولایت میخواهد. فرار نظریه
 ار اتوستنس Eratosthenes ۱۵۰۰ یا ۱۶۰۰ «استادیا»
 از شهر «اسکندریه اربون» یا هرات فاسله داشت. «ویلسن»

هو قعیث این شهر را در «پشاوران» Peshawaruu سیستان

۱: صفحه ۳۳۷ هند قدیم نالبف مکدونالد ترجمه دارینجا
 «فراداتا» منفعت بخش، ترقی، وابساط ترجمه شده است.

- ۲۳۰ -

قرار میدهد و میگوید: فاصله آن از هرات ۱۸۳ میل
است و شواهد روی خا کی دلالت میکند که اینجا محل شهر
بزرگی بوده. این «پشاوران» بین «دوشک» Dushak
«وفراه» یعنی کمی بطریف شمال دریا چه واقع است.
کرندل چنین نظر پادارد که خرابه های پشاوران آنقدر
قدیم معلوم نمیشود و بهتر است که پروفتا زیبا را فراهم بیر
نماییم زیرا اسکندر همین نقطه اخیراً ذکر را پر و فتا زیبا
خوانده است. ۱۰

ارا کوت Arachotus: این شهر کنار رود ارا کوت
«ارغنداب» واقع بوده و مرکز این ناحیه بشمار میرفت.
استرا ابو موقعیت آن را به فاصله ۲۰۰ استاد که مساوی
۲۳۰ میل انگلیسی میشود از نقطه می نویسد که سه راه در
شمال «اورتسپانا» بهم یکجا میشوند ولی بلینی این فاصله را
طور دیگر نوشت که مساوی ۲۵ میل دریائی و معادل ۶۰۶
میل انگلیسی میشود. به این حساب باید موقعیت شهر مذکور را
به شمال قلات غله ائی به فاصله ۲۵ میلی کابل سراغ
کرد. درین حدود خرابه های شهر بزرگی بنام شهر ضحاک

۱۰ صفحه ۳۱۵ هند قبیم نگارش مکدونالد کرندل.

- ۱۳۱ -

کنار ارغنداب علیا افتاده که ۵ میل ب شمال قلات واقع
و ۲۰۰ میل از کابل فاصله دارد و فاصله آن از کابل
عنایه حساب بلینی برابر می‌آید.

* ازولا * یا * وزولا * : یکی از شهر های عمدۀ و معروف
حوزه علیای هلمند شهر «ازولا» است که بصورت «وزولا»

Ozola هم باد شده . شهر موصوف را به این اسم و نشان
بطلیموس ذکر کرده و قرار تقسیمات جغرافیائی خود در
ارا کوزی «ولایت قندھار» فعلی قرار داده است چنانچه
امروز هم حوزه هلمند جزء ولایت قندھار است . احتمال
دارد که این شهر عبارت از «هو - سا - لو Ho-sa-lo»
زائر چینی باشد اما زائر چینی هیوان - تسک درین قسمت
مسافت نکرده است . گنگهم این شهر را عبارت از
«گذر» Guzar یا «گذارستان» Guzaristan میدادند
وموقعت آن را در هلمند علیا قرار میدهد .

فو کلیس Phoklis با شهر های معروف ارا کوزی
«ولایت قندھار» که بطلیموس ذکر کرده یکی «فو کلیس»

- ۱۳۲ -

است. موقعیت این شهر را کنار رود «ترنک» بین عزمنی
و قندهار نقریه بادر اقطعه «قالات غلزاری» موجوده قرار میدهد
کننگهم به این عقیده است که این شهر عبارت از همان شهر
«دمتریاس» است که «دمتریوس» برای تبادل موشایه بونان
با ختمی بنای کرده بود و «ایسیدور» از آن ذکر کرد.
و آن را مستحکم ترین شهر این ناحیه خوانده است.

نیسا یا : نیسا یا یکی از شهرهای معروف و باستانی
ولایت حاصل خیز مارجیان است. اوستا او لین هاخذ
است که از این شهر اسم می برد و آنرا بین «مورو»
«مرو» و «بغدی» «بلغ» قرار میدهد.

بطلیموس جغرافیه تکاری یونانی مصری در میان شهرهای
مشهور مارجیان از «انتیوش» یعنی «مروشاق» که بنای
آن به اسکندر نسبت میشود و شهر «نیسا یا» Nisaia اسم
می برد این شهر تا قرون وسطی هم از این نرفته و یاقوت
از آن به اسم «نسا» یاد میکند و موقعیت آن را میتوان
در میمنه تعین کرد. ناگفته نمایند که به این نام بسا

- ۱۳۳ -

شهرهای دیگر در کرمان، و فارس و دیگر نقاط عرض وجود
کرده است ولی قدیم تر محمد همان « نیسا یا » نی است که
اوستا ازان صحبت میکند .

نگار : « نگار » یا « نگارا » یا « ناگارا »
بکی از شهرهای مهم منطقه « ناگاراها » یا « نگرهار »
بود و احتمال زیاد میرود که در این شهرت نام این شهر
اسم (ناگاراها را) عمومیت یافته و یک منطقه را
در بر گرفته باشد . افسانه های محلی مخصوصاً دره کنتر
نقل میکند که « نگر » یا « نگر » یا « نگار » اسلام
پادشاه بود و اگر این مسئله حقیقت داشته باشد کلمه « هار »
در آخر اکثر شهرهای ما آمده و میتوان آنرا « شهر نگار »
خواند . « نگر » یا « نگار » یا « نگارا » را بعضی ها
محض شهر ترجیح کرده بعض در آن کلمه « نگ » Nag
« نگ Nak » می بینند که از « ناگا Naga » سنسکریت
برآمده و چندین معنی دارد از قبیل : آفتاب ، کوه ، هار ،
فیل ، بعضی ها شهر « نگر کوئی » را که ایلبر و نی در سلسله شاهی

- ۱۳۴ -

کابل ذ کر نموده عبارت از همان « نگار » میدانند
 استویه بزرگ آنکه کا که ۲۰۰ قدم بلندی داشت
 به نیم میلی جانب غرب شهر مذکور واقع بود « من »
 انگلیس به فاصله سه فرسخی شرق یا جنوب شرق
 « سخره نگر » از تویی بنام « نقاره غندی » صحبت میکند
 « نگار » بصفت باستانی این علاقه هم یاد شده . گفته هم
 باستانی عصر هیوان - تنسک را که عبارت از « نگار »
 باشد در مقام بکرام به دو میلی غرب جلال آباد قرار میدهد
 « سن هارنن » موقعیت آنرا کمی بطرف غرب بکرام
 در بلندی میداند که مشرف بر محل تقاطع رود کابل
 و سرخ آب میباشد .

هیلو Hilo : در سرزمین « نگر هار » که به تلفظ قدیم
 تر آن را « نا کاز اهارا » کویند و « هیوان - تنسک »
 زایر چینی آن را بنام « نا کی لو هو Na-Kie-lo-ho » هم
 یاد کرده شهری وجود داشت معروف که آن را « هیلو »
 میخوانند و با تحقیقاتیکه در اطراف مو قعیت آن شده
 عبارت از « هده » موجوده میباشد . قرار یکه در یاد داشت
 های زایر مذکور شرح داده شده شهر هو سوف یا ه « لی » .

-۱۳۵-

احاطه داشت و بالای بلندی واقع و اطراف آن را باغ های زیبا گرفته بود، ناکفته نمایند که در عین همین وقت که «هیلو» آباد بود شهر «نگار» هم با آن همسری میکرد و هر دوی آن مهم بود و حتی هر دو بنام پایانخت هم باد شده اند و احتمال زیاد میرود که «نگار» پایانخت زمان قدیم تر و «هیلو» مرکز عصر بوده باشد.

از نتیجه تحقیقات مدفین چنین بر می آید که «هیلو» عبارت از هده باشد. کننگهم انگلیس به این خیال است که این اسم از کلمه سنسکریت «هده» Hadda به معنی «استخوان» اشتراق یافته و چون استخوان جمعمه بودا دریکی از استو به های آن بود به این نام شهرت یافت چنانچه در پیشتوهنوز «هده» که به معنی استخوان است هده به فاصله ۸ کیلومتری جنوب شهر جلال آباد موجوده افتاده و آبادی آن امروز شکل قریه بخود گرفته است. خرابه های قدیم شهر و منحصراً معابد بوده اند بصورت بر جسته کی ها معلوم میشود. بقا یا بعضاً استو به ها هنوز هویدا است در نتیجه حفر یا تیکه بعد

- ۱۳۶ -

از ۱۹۲۲ در آنجا از طرف فرانسویها آغاز شد
آنار خیلی کران بها از گرد و نواح آن مخصوصاً از
«تپه کلان» کشف شد. سائر تپه ها و نقاطیکه حفریات
و علم آوری شده اند عبارت اند از: تپه کافری ها. باع
گاهی «شاخیل غوندی» غارنو «دد غوندی» وغیره.

نا کی Nakie: یکی از شهر های نیکه در یادداشت های
زاور چینی «هیوان - تنگ» در علاوه نسکرها ر ذکر
شده عبارت از شهر «نا کی» است. این شهر نزد یک
«هیلو» یعنی هده یا بهتر تر بگوئیم میان فاصله استوپه
«اشو کا» و «هیلو» واقع بود زیرا وقتیکه زاور مذکور از
استوپه اشو کا بطرف «هی لو» میرفت در راه به شهر
«تنگ - کوانگ Teng-Kuang» برگشت. میگویند این
شهر عبارت از همان «نا کی» است و کمی بطرف غرب
جلال آباد حالیه واقع بود. یکی از نام های دیگر این شهر
«باد ماپور Padmapur» یعنی «شهر گل نیلوفر» بود بعض
چینی ها آنرا «هو - شی شنگ Hua-shi-cheng» خوانده اند
که بمعنی «شهر گل» است.

- ۱۳۷ -

بامیکان در قلب هندو کش یا دراغوش دو سلسه کوه

بزرگ آربانا یعنی هندو کش و بابا یکی از شهر های باشکوه ها افتاده بود که مدت هزار سال نگارستان صنایع زیبا و کانون دین بود یزم بشمار خیرفت.

با میان با سائر شهر های کشور چه در سبک و اصول تعمیرات و چه در مفهوم حیانی فرق کلی داشت و بقایای آنهم که تا امروز موجود است با خرابه های سائز شهرها سر نمیخورد. باهیان از نقطه نظر مذهب یک معبد بزرگ بود اثی از نقطه نظر صنعت یک مدرسه هیکل تراشی و نقاشی دارد نقطه نظر تعمیرات شهری بود مرکب از هزار ان سروج بر نقش و نگار که در دل کوه کنده شده بود باهیان در قدیم ترین مأخذ چینی از ۴۹۴ مسیحی به بعد به اسم « فان ینگ Fan-Yang » یاد شده . در پنداشت معاصر چین زمان به اسم « بامیکان » تذکار رفته . « مویزدو خورن » مورخ ارمنی هم از رابه چین اسم خوانده و در اوخر قرن ۵ مسیحی (ک) اسم به (ی) تبدیل شده و ازان کلمه « باهیان » بمعیان آمده است مورخین چینی که بسان تر به تدریج ازین « معبر بزرگ »

- ۱۳۸ -

عبور کرده اند با میان را به اسمای « فان - بین - نا »
 « فان - بین » وغیره یاد کرده رفته اند
 قرار یاد داشت های « هیوان - تنگ » در نیمة اول
 قرن ۷ مسیحی هنوز در با میان ده معبد بود ائم و پیش از چندین
 هزار راهب وجود داشت . مجسمه های ۳۵ متری و ۵۳
 متری بودا که امروز اسباب حیرت سیا حین جهان را
 فراهم می ارد زائرین چینی را هم بخود ساخته بود . با میان
 در جنوب هندو کش با « نیوو بهارای » (۱) بلخ همسری
 میکرد و نمونه های هیکل تراشی و مخصوصاً دست استادان
 هنر و آنچه اهل ذوق و دوستان صنعت به دیار چین
 ارمغان می بردند

آریا و آریانا

یکی از مسائل قابل دقت این است که نویسنده گان و
 متعجبین ها بخوبی ملتافت فرق میان « آریا » و « آریانا »

(۱) « نیوو بهارا » اسم معبد بزرگتر بود ائم بلخ است که ازان
 در ادبیات فارسی یشتر به شکل « نو بهار » اسم برده شده .

-۱۳۹-

نشده و در استعمال آنها اشتباه میکنند، باهر دو رایک چیز هی تumarند چنانچه این سهو لفظی بعضی اوقات در نگارشات متبعین خارجی هم دیده شده در اینجا مقصد از « آریا » نامی نیست که قبایل « زیدی » برای خود داده بود قدبلکه ولايت « آریا » است که بنام های « هری وا » و « هری » وغیره هم ذکر شده و شرح آنها پیشتر گذشت.

در صفحات گذشته نوشتیم که سا نام های نقاط شهرها و قبایل آریانا در خود ریشه « آر » را با تحریفات مختلف آن محافظه کرده اند از انجمله « آریا » نام ولايت هرات از بهترین تمثیل های هاست که قدیمترین نام آریائی را بالاخص برای خود محافظه کرده و موازی با اسم آریانا از قدیمترین زمانه ها شهرت دارد و بشهادت تاریخ میتوان گفت که « آریا » و « آریانا » تنها دو اسم محل اند که در آنها کلمه « آریا » بشکل اصلی خود دیده میشود و بعض ها که دچار سهو هم شده اند پیشتر از همین درک است که بک کلمه در هر دو اسم دخالت دارد معاذلک باید فهم جغرا فیانی آنها را زیر نظر داشت زبر ا

- ۱۴۰ -

آریافی الواقع یک ولایت « آربانا » است. « آریا »
گوشه‌ئی از « آربانا » بزرگ است. « مکدو نالد »
در هند قدیم بظایم و سصفحه ۱۳۸ می نویسد « آریا »
ولایت کوچکی بود در « آربانا » چون در اصل اینکه

حوزه هری رود قسمی از آربانا بود شبهه بست بلکه
سرحد آربانا درین قسمت تاسواحن خزر « بیرون » از
نهضلات بسی هورد خود دارای گرده هض از نقطه
نظر شبا هت نام به همین قدر اکتفا می‌کنیم که
« آریا » نام یک ولایتی است از « آربانا ».

آربانی

در مجالس تاریخ به دفعات این پرشن بعیان آمده
که آب از کلمه « آربانا » به تعبیر و لهجه امروز

-۱۴۱-

چه صفتی هیتوان ساخت که در مورد تمام باشند گان
آریانا بدون استثنای ودر بازه هد نیت و دیگر امتیازات
آن استعمال شود. بگمان من حاجت به اختراع
وساختن چیزی نداریم فراریکه در اوائل این اثر شرح
دادیم درین شببه نیست که اسم «آریانا» از «آریا»
تشکیل شده یعنی اول اسم قوم و باز نام مکن آنها
بیان آمده است لیکن چون «آریا» مفهوم قدیمی دارد
وزمانی را در بر میگرد که تمام آریائی های هندو فارس
در اینجا جمع بودند بناءً علیه خود آن کلمه را برای
چیز های هربوطه آن وقت باید گذاشت و از کلمه
«آریانا» صفتی بیان آورد.

صفتیکه از اسم «آریانا» ساخته شود طبیعی «آریانی»
است ولی فوراً باید متنظر شد که این صفت را ها حالا
نمی سازیم بلکه خودش در مردم زمانه
ساخته واستعمال شده و اینجا بطور مثال «بیلو» را ذکر
میکنم که در صفحه اول اثر خوش موسوم به تجسسات نژادی
در افغانستان این صفت را به شکل طبیعی و مطلوب یعنی
«آریانی» Ariani استعمال نموده است.

- ۱۴۲ -

آریانا و نویسنده‌گان اروپائی

قرن ۱۸ و ۱۹

همان طوریکه کلمه آریانا نویسنده‌گان و مورخین یونانی
در یکی دو قرن پیش و بعد از عهد مسیح از حافظه توده
و خاطرات باشندگان این سر زمین بیرون آورده
و در نگارشات خود ضبط کردند، ایالات، ولایات، حدود
سرحدات، اقوام، قبایل و شهرهای آنرا معین کرده و نابت
نمودند که این حصه دنیا، نامی و نشانی موجودیتی و میزانی
دارد. نویسنده‌گان اروپائی حینی که در قرن ۱۸ و ۱۹
به خاکهای کشورها نزدیک شدند و به مطالعات پرداختند
طبعی نگارشات نویسنده‌گان کلاسیک یونان توجه آنها را
جلب نموده و بعد از تقریباً هزار سال فراموشی و سکوت
باز کلمه «آریانا» مورد استعمال پیدا کرد. این طور
بود که درین عرصه هزار سال در کشورها حکومت و تشکیلات
سیاسی وجود نداشت.

- ۱۴۳ -

بر عکس اکثر جنبش‌های ملی، آزادی خواهی و سیاسی ازینجا برخاسته است. اسم «آریانا» را نویسنده‌گان کلاسیک یونان از حافظه و خاطرات مردم گرفته و لی در زبان و نگارشات آنها قید و مستور‌هاند. بعد از فتوحات اسکندر، سلطنت مستقل یونانی‌های باخته جزو فرنی بیش دوام نکرد. درین وقت طبیعی رسم الخط وزبان یونانی کم و بیش معمول شده بود آنهم بیشتر در صفحات شمال زیرا عکس العمل زبان و رسم الخط خود کشور «خر وشتی» در جنوب هندوکش همه‌جا محسوس است چه در کتبیه‌ها و چه در چیه مسکوکات وغیره.

نوبت که به کوشانی‌های هادسید امپراطوری ساختند خیلی‌ها وسیع که خاک آریانا سراسر دران آمده بود و حتی بجانب هند و ترکستان چنین خارج سرحدات طبیعی‌هم نفوذ یافته بودندزیرا قلمرو ایشان درین قسمت‌ها حوزه «تارم» و «گنگا» را هم دربر میگرفت. اکرچه کتبیه‌های عصر ایشان هنوز طور دلخواه مطالعه و تدقیق نشده و نمیتوان گفت که آیا کلمه آریانا در ان‌ها مورد استعمال یافته باشد ولی یک چیزی که در قلمرو نفوذ کشور

-۱۴۴-

داری آنها جلب توجه میکند این است که با صرف مساعی
نفوذ خود را اول از همه در چوکات طبیعی آریانا انبساط
دادند و بعد از آن فتوحات بیشتری بطرف هندو ترکستان چین
کردند سپس با هیاطله وزمان جنگ های آنها با ساسانی ها
و در عصر کوشانی های خوردو کابل شاهیان و بر همن شاهیان
و غیره سلطنت وجود داشت ولی نه به آن عظمت که کل خاک
آریانا را در بر گرفته بتواند تا اینکه دین مقدس اسلام
انتشار یافته و اهلایی بس عمیق در افکار و آئین و زبان

و غیره بعیان آمد . درین وقت باز کانون جنبش
آزادی خواهی همین خاک بر شور است و ظاهریان
صفاریان ، سامانیان اوین مشوق روح آزادی بشمار

میروند . ولی طوری که بیشتر ذکر نمودیم مورخین و جغرافیه
نگاران عرب حینیکه از کشور ما صحبت میکنند آنرا بنام
خراسان یاد کرده اند ، یعنی عوض آریانای زمانه های
قبل اسلام کلمه خراسان بیان آمده و به اندازه زیاد
استعمال شده که میتوان آنرا جای نشین آریانا خواند .

- ۱۲۵ -

غزنوی های ما باز امیرا طوری ساختند بزرگ و
این دفعه درحالیکه غزنی مرکز بود خاک آریانا باز بنام
امیر اطوری غزنوی تشکیل یک مملکت واحد داد و مثل
زمان کوشانی‌ها فتوحات مزیدی خارج سرحدات، آنهم
در خاک هند عملی کردید. این وضعیت مجدداً در عصر
غوری‌ها، تیموری‌ها، هوتکی‌ها تحت پاره تغیرات آمد و دفعه
دیگر در زمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه بابا مفهوم
و وسعت آریانای قدیم تشکل بزرگ شد و مرکز آن این فعه
شهر قندهار بود.

بعد از جنگ بزرگ «پانی پت» و اضطراب مراجعته
بدست قشون احمدشاه با نفوذا انگلیس در هند ابساط یافته
و بیشتر انگلیس‌های بکشور ماتماس ورفت و آمدیده اکردند
و در هر مسئله داخل مطالعات شدند و قرن ۱۸ و ۱۹ دو

فرنی است که عملاً کلمه آریانا در نوشته‌های مدققین
عرض وجود نمود و بعض کسانیکه این کلمه را استعمال

نموده اند فرار ذیل آند:

- ۱۴۶ -

۱۳- اج، اج و لسن H. H. wilson کتاب بزرگی را
که دارای ۵۲۴ صفحه است و از مسکوکات و آثار باستانی

افغانستان صحبت میکند بنام « آریانا نقی کو »
Ariana Antiqua یعنی « آریانا عتیق » موسوم

ساخته و در داخل کتاب خود در صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱
و غیره در اطراف این کلمه و حدود و ولایات آن صحبت
میکند . در پشت این کتاب نام « افغانستان »

و « آریانا » یک جاذب شده و معلوم میشود که نام اولی نازه
بمعیان آمده و مولف که در آثار باستانی مطالعه دارد
میداند که این خاک نام قدیمی هم داشته و حدودی را که او
تحت مطالعه قرار داده خوب تر به کلمه « آریانا »
ادامیشود لذا کلمه آریانا را استعمال کرده است .

۱۴- بیلو W. Bellew در کتاب « تجسس در باب

نزاد افغانستان » که متن نظریات او در نهضت کنگره

بین المللی مستشر قین در لندن میباشد و در سال ۱۸۹۱

An inquiry into the Ethnography of Afghanistan

- ۱۴۷ -

طبع رسانیده خیلی مفصل از کلمه « آریانا » صحبت میکند
و با اذکار هولفین کلاسیک یونان، حدود، قبایل و ولایات
این کشور را متنزه کر میشود.

۳ - راولنسن H.G. Rawlinson در کتاب « بکتریا Bactria » که در ۱۹۱۲ در لندن بطبع رسانید صفحه ۲ کلمه آریانا را از زبان استرابو استعمال نموده میگوید:

« استرابو با ختر را فخر آریانا خوانده است ».

۴ - موسیوفوشه A. Foucher در صفحه ۸۰ جلد دوم کتاب صنعت گریک و بودیک گندھارا کلمه « آریان » Arian را در مورد خاک کشور ما استعمال نموده است.

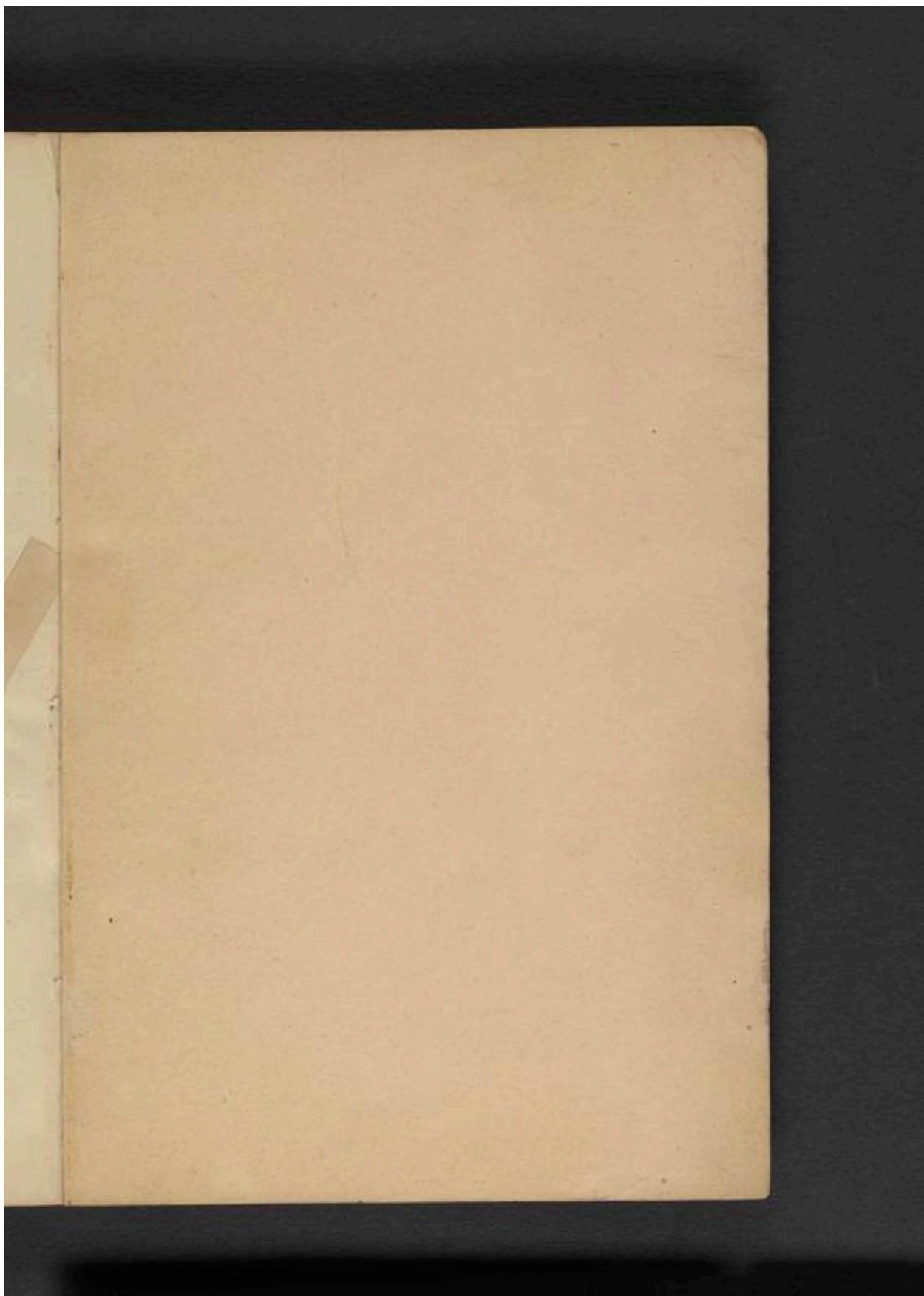
مشاراء لیه در صفحه ۲۹ همین اثر بکتریان را (مروارید آریان) Perle d' Ariane « خوانده است ».

۵ - بیلو در صفحه ۵ کتاب نژاد های افغانستان در مورد خاک کشور ما میگوید: The Races of Afghanistan

بهتر است اول نگاهی به وضعیت جغرافیائی قدیم

- ۱۴۸ -

کشوری به اندازیم که نزد فارسی ها به اسم « آریاورته »،
نزد یو نانی ها به اسم « آریانا Ariana » و بعد ها به اسم
« خراسان » معروف بوده و درین تازه گی ها بنام
« افغانستان » شهرت یافته است .





Puhone Panatha

B S
Dostan

DOST.
DOST.